

تاریخ چین؛

مظهر اتحاد قابلیت‌ها و تحقق استعدادها

علی پورصنشر (آکادمیران)

نمودار توفیق در سازماندهی مرکزی ترقیات عمومی،

خصلت‌نمای فقرا در استعمار و امپریالیسم،

دوران‌نمای پیروزی مبارزات ملی-طبقاتی نوین،

طرازنده پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری با سمتگیری سوسیالیستی،

نمونه شاخص زیان‌های سکتاریسم عقیدتی و سیاسی

بخش نخست

خلق‌های چین از گذشته‌های دور تا امروز، یکی از چند حاملان نامدار و اندک‌شمار تاریخ همه بشریت بوده‌اند و هنوز نیز چنین هستند. این میراث از انسان سین‌آنتروپوس یا انسان پکن به انسان هوموساپینس یا انسان دانا- نیاکان مستقیم انسان کنونی - رسیده و با سپری کردن فراز و نشیب‌های حیرت‌انگیزی به دوران ما منتقل شده است. چینیان در هزاران سال پیش تمدنی آفریدند که مظاهر درخشان آن هر روز بیشتر از پیش از زیر لایه‌های فشرده زمین و زمان بیرون می‌آیند و هر بار که یکی از آنها خودنمایی می‌کند، بیش‌تر از گذشته بر حیرت‌ها می‌افزاید. نتیجه پیدایش تمدن‌های برتر و بالاتر چینی، سرانجام به دورانی منتهی شد که خود یکی از مظاهر و نشانه‌های اشتراک انسان در ساختن سرنوشت و سرگذشت جامعه بشری است: دوره محوری.

پیش از گفتگو درباره این معنی، لازم است که به مقدمات پیدایش چنین دوره‌ای، اشاره مختصری صورت گیرد. اگر از دوران پادشاهان افسانه‌ای پنجگانه چین (به ظاهر از حدود سال ۲۸۵۲ تا ۲۲۰۵ ق.م) و همچنین از حکومت موروثی نیمه افسانه‌ای دودمان شیا (خاندان شوین آخرین امپراتور افسانه‌ای چین، ۲۲۰۵-۱۷۶۶ ق.م) صرف نظر شود، نخستین امپراتوری بزرگ چین به نام سلسله شانگ (۱۷۶۶-۱۱۲۲ ق.م) در جلگه حاصلخیز هونان و در حوزه‌های وسطی و سفلی رودخانه زرد و محل تلاقی آن با رودخانه «وی» و امتداد آن به سوی شرق و خلیج چیلی تشکیل شده بود. تجزیه جوامع اشتراکی همجوار در دوران این سلسله سرعت گرفت و امپراتوران

مستبد پدید آمدند و خط هیروگلیف چینی و ستاره‌شناسی میراث این دوره بوده است.

سلسله «چو» یا «چئو» دومین امپراتوری تاریخی چین (۱۱۲۲-۲۵۰ ق.م) از میان قومی به همین نام برخاسته است. قوم چو، شباهت‌های بسیاری با مردم شانگ داشته و اتباع آن دولت بودند و در حوزه رودخانه «وی» بسر می‌بردند. تعدیات و ستمگری‌های مفراطی-یہ آخرین پادشاه سلسله شانگ موجب شورش چوها به رهبری مردی به نام او-وانگ و سقوط پادشاهی شانگ در سال‌های ۱۱۲۳-۱۱۲۲ ق.م شد.

این دولت بر وسعت مملکت چین افزود و حوزه‌های وسطی و سفلی رودخانه یانگ-تسه را نیز دربرگرفت. در همین حال نظام ملوک الطوائفی نیز گسترش یافت و بسیاری از جوامع اشتراکی همجوار تحت فرمان ملوک طوائف درآمدند. در این روند، قلمرو امپراتوری ضمن دوام نسبی کانون اولیه سلطنت چو به حدود ۱۵۰۰ دولت و مملکت تقسیم شد - ویل دورانت این تعداد را بیش از ۱۷۰۰ فقره نوشته است - و این نظام ملوک الطوائفی قریب هزار سال ادامه یافت. البته در این دوران طولانی، برخی سلسله‌های بزرگ سلطنتی در ضمن امپراتوری چو شکل گرفت که بیشترین نقش را در ترقی و توسعه چین باستانی داشتند. این سلسله‌ها عبارتند از خاندان سلطنتی چو در غرب (۱۰۲۷-۷۷۰ ق.م) که آغاز عصر تاریخی چین به معنای دقیق کلمه است و سلسله پادشاهی چو در شرق (۷۷۰-۴۸۱ ق.م) و سلسله موسوم به پادشاهان جنگ‌جو یا «تسه-این» در شن‌سی (۴۸۱-۲۲۱ ق.م). نظام ملوک الطوائفی در حدود ۳۵۰ سال پس از سقوط امپراتوری شانگ در تمام قلمرو چو گسترده شده بود. در این روزگار، جماعات اشتراکی روستائی به سبب قدرت مهارناپذیر روند تجزیه، قادر به حمایت از اعضای خود در برابر مالکان جدید نبودند و این مالکان با تبدیل اعضای جماعات به اتباع و رعایای خود از یک سو، و با قبول فرماندهی و ریاست مشترک برای مقابله با تجاوزات رقیبان محلی و یا اقوام مهاجم وحشی از سوی دیگر، صدها امارت به وجود آوردند که به طور معمول از یک شهر محصور و یک حومه بزرگ‌تر با حصارهایی کوچک‌تر تشکیل می‌شدند. پس از صدها سال، روند اتحاد آغاز شد و سرعت گرفت و تعداد امارات مستقل در مناطق هونان و شان‌سی و شن‌سی و شانتونگ به ۵۵ فقره کاهش یافت و بعدها به پنج امارت رسید و در اواخر قرن ۳ ق.م به دو امارت بزرگ به نام‌های «چو» در حوزه وسطی رودخانه یانگ‌تسه و «تسه‌این» (تسین، سین، چین) در منطقه امروزی شن‌سی و جنوب رودخانه «وی» رسید و همین امپراتوری است که نام خود را بر قلمروش نهاده و آن را چین نامیده است. این روند، حوادث بسیار خونینی در خود داشته و در مدتی بیش‌تر از دو قرن، صدها هزار انسان در جنگ‌های ملوک طوائف و شاهان پرشمار ممالک گوناگون چین نابود شدند و بالغ بر ۳۶ پادشاه محلی نیز به قتل رسیدند. در این میان سلسله تسه-این که از قرن ۵ ق.م قدرت فراوانی یافته بود، با نظم خونریز و کمرشکن و قساوت‌های هولناک خود، از سایر رقیبان پیش افتاد و با قتل صدها هزار نفر از مخالفان و رقیبان، به صورت قدرتی فائقه درآمد و سرانجام خود به جای همه شاهان و دولت‌های کوچک و بزرگ چو نشست.

این دوران طولانی و پر تعارض، ضمن عوارض مهیبی که با خود داشت، حامل دستاوردهای بزرگی نیز بوده است. نیروهای مولده به طرز چشمگیری رشد کرد و روش‌های تولید غذا و کالا ارتقاء یافت. زراعت برنج سهل‌تر و افزون‌تر شد و باغ‌های میوه و به‌ویژه توتستان‌ها توسعه یافت و پرورش کرم ابریشم و تولید پارچه ابریشمی رواج بسیار گرفت. آهن در آغاز این سلسله کشف شد و به دنبال چند قرن تحولات صنعتی کوچک و بزرگ و پس از قریب ۵۰۰ سال به صورت یکی از مصالح ضروری در زندگی اقتصادی و تولید کالا درآمد. مفرغ نیز چنین جایگاهی یافت و آلات و ادوات مفرغی به فراوانی تولید می‌گردید. ضرب سکه آغاز شد و مبادلات بازرگانی و پولی رواج یافت و خرید و فروش آزادانه زمین میسر شد و کوزه‌گری و سفال‌سازی تکامل یافت. در کنار این روندها، بر سرعت تجزیه و تلاشی جوامع اشتراکی و خانه‌خرابی دهقانان آزاد جوامع یاد شده افزوده شد و مهم‌تر از همه نظام برده‌داری و

حاکمیت آن بر جامعه چین قطعیت یافت.

در ربع پایانی قرن ۳ ق.م، قلمرو چو به تصرف قوم تسه این درآمد و نخستین دولت سراسری چین بزرگ به دست این قوم برقرار شد. تشکیل این امپراتوری، حوادث خونینی با خود داشت. نوشته‌اند که پس از استیلای قطعی «تسه‌این» بر قلمرو چو، تمام افراد ارتش چو که بالغ بر ۴۰۰ هزار نفر بودند، به فرمان شی هوانگ-تی، نخستین امپراتور یا فغفور این سلسله، اعدام شدند. با این ترتیب خونین بود که تسه‌این در سال ۲۲۲-۲۲۱ ق.م پادشاه تمام چین باستانی شد. در دوران او، جنوب رودخانه یانگ تسه و همچنین حوزه رودخانه سی‌کیانگ یا رودخانه غربی به مملکت چین پیوست و ممالک غیرچینی جنوبی نظیر دولت ویتنام نیز مطیع شدند. ساخت دیوار بزرگ چین در دوران تسه‌این آغاز شد و به تدریج از حدود خلیج چیلی تا مرز ایالت کانسو امتداد یافت. در سال ۲۱۳ ق.م به دستور او کلیه کتاب‌های پیشینیان را گرد آوردند و همه را به استثنای کتاب‌های علمی به آتش انداختند. قصد او به ویژه نابودی کتاب‌های فلسفه و ادبیات و اخلاق و آموزه‌های کنفوسیوس و شاگردانش بود، زیرا که همگی یادآور دوران تفرقه و یا مؤید آن دوران بودند. بعدها در دوران سلسله هان، و به فرمان امپراتور «وو-تی» (۱۴۰-۸۴ ق.م) نسخه‌های باقی مانده از کتاب‌هایی را که به این ترتیب نابود شده بودند، از نگاه‌ها بیرون آوردند و همچنین کسانی که برای حفظ جان خود از تنبیهات و انتقام جوئی‌های امپراتور، کتاب‌های کنفوسیوس و برخی دیگر از عالمان چینی را از بر کرده بودند، محفوظات خود را که البته با دسته‌ای از عقاید دیگران و حتی مخالفان کنفوسیوس و علمای کنفوسیوسی آمیخته شده بود، برای استتساختن به امپراتور اهداء کردند (ویل دورانت، ج ۱ ص ۷۱۱-۷۱۲ و ۷۴۹-۷۵۲ و ۷۶۹-۷۷۳ و ۷۹۵-۷۹۷، گریمرگ، ج ۳، ص ۴۲۵-۴۴۴، کاژدان، ج ۱، ص ۲۷۸-۲۹۰، کوروفکین، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۸۲، کاراتینی، ص ۹۵۱، نهر، ص ۷۰-۷۵ و ۱۵۲-۱۵۶).

چین و دساتوردهای علمی و فرهنگی بشری

از دوران پادشاهان افسانه‌ای تا انقراض امپراتوری تسه-این، و تأسیس امپراتوری هان، اختراعات و کشفیات علمی و فنی فراوانی توسط مردم چین صورت گرفت. چینیان در ۲۵ قرن پیش از میلاد، ارا به جنگی زره‌دار چهار اسبه را می‌شناختند و ۲۱ قرن پیش از میلاد با حفر ترعه‌ها و مجاری پیونددهنده رودخانه‌های بزرگ آشنا بودند. در قرون که محمل تاریخ واقعی چین است، پرورش کرم ابریشم و پارچه بافی و تولید شراب برنج متداول بود و ابزارهای آهنین در قرن ۱۸ پیش از میلاد ظاهر شد. صنعتگران چینی، هزار سال پیش از میلاد می‌دانستند که با انداختن خرچنگ به داخل لاک چینی، می‌توانند از تبخیر و یا سفت شدن آن جلوگیری، و از آن در تولید لاستیک استفاده کنند. نجوم علمی در سده ۴ ق.م تداول داشت و در سده دوم ق.م نیز، مثلثات در نجوم به کار می‌رفت و کاغذ نیز در همین دوران ساخته شد. نفت و گاز طبیعی در قرن ۴ ق.م در مناطقی از چین شناخته شده بود و آگاهی به خواص و نحوه کاربرد آنها وجود داشت. چینی‌ها با لوله‌های خیزران این مواد را تا چند فرسنگ منتقل می‌کردند. کیمیاپان چینی در قرن ۲ ق.م با جوشانیدن ادرار، هورمون‌های جنسی نخامی (مربوط به غده هیپوفیز) به دست می‌آوردند. در قرن دوم ق.م تولید فولاد از چدن در چین مرسوم بود. در سده اول پیش از میلاد گاواهن سه تیغه در زراعت به کار آمد و آسیاب آبی نیز در همان قرن ساخته شد و استخراج نمک از چاه‌های عمیق آب شور- در اعماق هزار تا هزار و پانصد متر- صورت می‌گرفت. نکته جالب توجه در این باره نقش عالی و برتر توده‌های مردم در توسعه علوم و فن‌آوری‌های علمی است. به نوشته کانز: بزرگ‌ترین مخترعان چینی، از مردمان عادی، استادکاران و صنعتگران بودند. کثرت این گروه از مردم حتی از دوران باستان، یکی از منابع عمده پیدایش و توسعه علوم و فن‌آوری‌ها بوده و همانگونه که کانز اعلام داشته و همچنین از جوزف نیدم، مورخ بزرگ و سرشناس تاریخ علم در چین نقل کرده است: چین سرچشمه انبوهی از

نوآوری‌های فنی بسیار مهم به‌شمار می‌آید و رودخانه دانش چین است که به دریای دانش جدید اروپائی ریخته است (کانز، ص ۱۷۱-۱۷۵ و ۱۸۱-۱۸۴، گریمرگ، ج ۳، ص ۴۴۴-۴۴۵).

اصول فلسفه چینی

در این روزگار گروهی از بزرگ‌ترین آموزگاران فکری و اخلاقی و ادبی مردم چین، و حتی مردم جهان پا به عرصه وجود نهادند و برخی افکار نوین و بدیع به انسانیت عرضه کردند که بی‌تردید می‌توان آنان را بدین واسطه، لقب فاروق داد. کنفوسیوس (۵۵۱ - ۴۷۹ ق.م) و موتی (مودزو، مودزر، ۵۰۰-۴۲۰ ق.م؟) و منسیوس (۳۷۲ - ۲۸۹ ق.م؟) از جمله آن بزرگانی هستند که تاریخ بشر به جهت همان افکار و آراء شریف انسانی، عمیقاً و ام‌دار آنان و متأثر از آنان است زیرا باور داشتند که: فرزندی در شناختن انسان‌ها، و فضیلت در دوست داشتن انسان‌ها است... سرشت همه انسان‌ها یکی است و سرشت بشر خوب است... انسان‌ها ذاتاً موجوداتی اجتماعی‌اند و به میزان بسیار زیادی محصول جامعه هستند... انسان‌ها اساساً با هم برابرند و بشر تنها در قالب یک اجتماع هم‌یارانه از انسان‌های آزاد می‌تواند به سعادت دست یابد... اگر انسان از محرک بیرونی تأثیر نپذیرد و در آرامش مطلق باقی بماند، چگونه ممکن است که احساس شرم و فروتنی و آگاهی از درست و غلط به وجود آید... تمایلات انسان‌ها نباید سرکوب شوند بلکه باید با جامعه سازگار شوند... مردم، اصل‌اند و اگر پادشاهی نتواند رفاه و سعادت مردم را فراهم کند، باید معزول شود و اگر پادشاه خطاکاری به اعتراضات وزیران اصلی خود اعتنائی نکرد، آنان حق دارند که شاه را برکنار کنند... پادشاهی موروثی نا به حق است، و عدالت، ضامن سلامت و بقای حکومت‌هاست و آن کسان که از مهارت خود در تدبیر جنگ لذت می‌برند، در واقع تبهکارانی بزرگ‌اند... محبت همگانی، تنها راه حل مسائل اجتماعی است، زیرا اگر تحقق پیدا کند بی‌شک ناکجا آبادی به دست می‌آید... فاتحان در واقع دزدان بزرگی هستند که نه به سبب نیاز به زمین‌های بیشتر بلکه به سبب ابتلا به جنون دزدی دست به سرقت می‌زنند... حیرت‌آور است که در همه جا دزد یک خوک را محکوم و مجازات می‌کنند، ولی دزد یک کشور نزد قوم خود قهرمان است و سرمشق آیندگان و... (منسیوس، تمام کتاب، کریل، ص ۴۳-۶۴ و ۶۵-۸۷ و ۸۹-۱۱۴ و ۲۵۹-۲۶۲، فیتس جرالده، ص ۹۴-۹۶ و ۱۱۴-۱۱۷، دورانته، ج ۱، ص ۷۵۲-۷۵۳).

برخی از این آراء بسیار شبیه آراء کسانی همچون سنت آگوستین و سنت توماس مور است که اولی هزار سال و دومی دو هزار سال بعد از نمونه چینی خود اظهار شده‌اند. سنت آگوستین درباره دولت‌ها و دزدها گفته بود: پس اگر عدالتی در کار نباشد، آیا پادشاهی یک راهزنی بزرگ نیست؟ زیرا خودِ راهزنی هم صرفاً یک پادشاهی کوچک است... در واقع یک دزد دریائی که دستگیر شده بود، همین پاسخ آماده و درست را به اسکندر کبیر داد. هنگامی که آن پادشاه پرسید هدف وی از رفتارهای خصمانه‌اش در دریا چیست، با سرفرازی گفت: عین هدف تو از گرفتن سراسر جهان. با این تفاوت که من چون کارم را با کشتی محقری انجام می‌دهم، دزد نامیده می‌شوم، ولی تو چون کارت را با ناوگان عظیمی انجام می‌دهی، امپراتور نامیده می‌شوی (ص ۱۶۳-۱۶۴).

سر توماس مور قدیس نیز در مذمت مجازات اعدام برای دزدان در انگلستان نوشته بود که: دزدی ساده جنایت چنان عظیمی نیست که جزای آن گرفتن جان یک انسان باشد... بیداد بزرگی است که جان انسانی به خاطر اندک مایه پولی، گرفته شود. چون در جهان چیزی ارزش جان انسان را ندارد... ما نمی‌باید از چنین قوانین هولناکی پشتیبانی کنیم که جواب کوچک‌ترین گناه را با شمشیر برهنه می‌دهد (ص ۳۶ و ۴۲ و ۴۳). عواطف و خردورزی‌هایی تا این اندازه مشابه، آیا از اقتباس ناشی شده است؟ پاسخ تاریخ البته غیر از این است، زیرا که چنین عواطف و تعلقات عقلی شریفی، جز ابراز قابلیت‌ها و استعداد‌های مشترک بشریت نیست.

استحکام اقتصادی و حمایت از محرومین در طول تاریخ چین

برخی مریدان بزرگ این آموزگاران در قرون بعد تحولاتی آفریدند که از جهت سمتگیری‌های تاریخی، بسیار ترقی‌خواهانه و انسانی بود. و-تی (۱۴۰ - ۸۴ ق.م) بزرگ‌ترین فغفور چین از خاندان هان (۲۰۶ ق.م - ۲۲۱ م) فرمان داد تا نسخه‌های بسیاری از کتاب‌هایی را که به دستور شی هوانگ-تی سوزانیده بودند، از نهانخانه‌ها بیرون آوردند و با استنساخ و انتشار آنها به علم و دانش رونقی دوباره بخشید و مملکت چین را به وسعتی بزرگ‌تر از پیشینیان خود رسانید. در زمان او مالکیت همه منابع طبیعی از کوه و جنگل و رودخانه و معدن به دولت منتقل شد تا همچون سرمایه‌ای در اختیار مردم و بویژه محرومان باقی بماند. تجارت زیر نظر دولت قرار گرفت تا قیمت‌ها افزایش نیابد. برای میلیون‌ها بیکار، فرصت اشتغال فراهم شد و بر روی رودخانه‌های چین، پل‌های متعدد نصب کردند و برای اتصال رودخانه‌ها به یکدیگر و آبیاری کشتزارها، ترعه‌های متعدد ساختند. در زمان او هرکسی می‌بایستی میزان درآمدهای خود را به دولت اعلام دارد و ۵٪ عایدات خود را به عنوان مالیات به دولت بپردازد و همه کسانی که خواستار تصدی مناصب دولتی بودند، باید امتحان می‌دادند تا صلاحیت‌شان برای تصدی مناصب دولتی احراز شود و هرکسی می‌توانست در این امتحان شرکت کند. و-تی از حامیان علم و دانش بود و در کتابخانه خود بالغ بر ۱۱۳۷۲ جلد کتاب درباره فلسفه و شعر و ریاضیات و پزشکی و فن جنگ و برخی مباحث کلاسیک جمع کرده بود.

وانگ مانگ حکیم (۵-۲۵ م) امپراتور چین از مریدان منسیوس بود و به‌زودی در شمار برجسته‌ترین مردان تاریخ چین درآمد. او با تجمل و اتلاف مخالف بود و به اعتدال و امساک می‌گذرانید. مانگ از حامیان ثابت قدم علم و دانش بود و خود نیز به یکی از رشته‌های علمی اشتغال داشت. در سامان دادن زندگی اقتصادی مردم کوتاهی نمی‌کرد و از مخالفان برده‌داری بود و برای الغای برده‌داری علاوه بر لغو چنین حقی برای ثروتمندان، املاک متعلق به ملاکان را دولتی کرد و به‌طور مساوی به دهقانان بی‌زمین داد و برای جلوگیری از تمرکز قدرت و ثروت، خرید و فروش این زمین‌ها را ممنوع کرد. همه معادن و منابع طبیعی را به دولت انتقال داد و با تثبیت قیمت کالاها و نظارت بر اعمال تولیدگران و بازرگانان تا آنجا که توانست مانع از اجحافات در حق دیگران شد. وانگ-آشه وزیر امپراتور شادسونگ (۱۰۶۸-۱۰۸۵ م) ششمین خاقان از سلسله سونگ، قوانینی برقرار کرد که از جهت مردم‌خواهی بسیار شبیه اقدامات و-تی، امپراتور هان و امپراتور وانگ مانگ بود. او برای بهبود

چینیان باور داشتند: فرزاندی در شناختن انسان‌ها، و فضیلت در دوست داشتن انسان‌ها است... سرشت همه انسان‌ها یکی است و سرشت بشر خوب است... انسان‌ها ذاتاً موجوداتی اجتماعی‌اند و به میزان بسیار زیادی محصول جامعه هستند... انسان‌ها اساساً با هم برابرند و بشر تنها در قالب یک اجتماع هم‌یارانه از انسان‌های آزاد می‌تواند به سعادت دست یابد... اگر انسان از محرک بیرونی تأثیر نپذیرد و در آرامش مطلق باقی بماند، چگونه ممکن است که احساس شرم و فروتنی و آگاهی از درست و غلط به‌وجود آید... تمایلات انسان‌ها نباید سرکوب شوند بلکه باید با جامعه سازگار شوند... مردم، اصل‌اند و اگر پادشاهی نتواند رفاه و سعادت مردم را فراهم کند، باید معزول شود و... فاتحان در واقع دزدان بزرگی هستند که نه به سبب نیاز به زمین‌های بیشتر، بلکه به سبب ابتلا به جنون دزدی دست به سرقت می‌زنند... حیرت‌آور است که در همه جا دزد یک خوک را محکوم و مجازات می‌کنند، ولی دزد یک کشور نزد قوم خود قهرمان است و سرمشق آیندگان و...

وضع دهقانان کوشید و دست رباخواران را از سرشان کوتاه کرد و انواع خراج‌های زیان‌بار تحمیل شده بر دهقانان را لغو کرد و با احتکار غلات و مواد غذایی به مبارزه پرداخت و برای تأمین مالی دهقانان فقیر، وام‌های بسیار کم‌بهره طولانی مدت در اختیارشان نهاد. او ثروت را به ۵ بخش تعیین کرد و مالیات بر همین اساس دریافت می‌شد. با این همه از ابتکارات وانگ-آشه، توقعی که مورد نظر وزیر و خاقان بود، به دست نیامد. با این همه مدتی پس از مرگ وانگ-آشه و چند صباحی بعد از استیلائی دوباره محافظه‌کاران، بار دیگر پیروان وانگ-آشه دوباره به وزارت رسیدند و اصلاحات او را ادامه دادند. در این دوره، کشت چای و پنبه توسعه یافت و تعداد قابل توجهی شهر ساخته شد. تجارت داخلی با حفر کانال‌های متعدد افزایش یافت و تجارت با هند و ایران رونق فراوان گرفت. هنر و ادبیات شکوفا شد و انواع کتاب‌های تاریخی انتقادی و کتاب‌های علمی تألیف گردید (دورانت، ج ۱، ص ۷۵۰ و ۷۹۵-۷۹۷، کاراتینی، ص ۹۵۱، فیتس جرال، ص ۴۴۸-۴۶۳).

زمانه‌ای را که این بزرگان می‌زیستند و افکار بدیع و درخشانی را که درباره انسان و تاریخ انسان و فلسفه تاریخ انسانی پرورانیده بودند، متعلق به روزگاری از تاریخ چین است که برخی متفکران و مورخان برجسته جهان سرمایه‌داری با هوشمندی و به حق، آن را به همراه چهار منطقه تمدنی دیگر جهان شناخته شده آن روزگار، دوره محوری نامیده‌اند: دورانی که تاریخ بشر بر مدار آن می‌چرخد و بشریت تا به امروز تحت تأثیر آنها قرار دارد (یاسپرس، ص ۱۵-۱۶، توین بی، ص ۲۱۳-۲۱۵). تاریخ چین در این محور، همزمان با دوران پادشاهی سلسله چوهای شرقی و سلسله پادشاهان جنگجوی شن سی بوده است.

دوره محوری چیست و چه مضمونی دارد، اجزا و عناصر آن کدام است و در چه مناطقی جریان داشت؟

پاسخ تمام این پرسش‌ها در یک قاعده می‌گنجد: توازی تمدن‌های مشابه بی‌خبر از هم و دور از یکدیگر که از شرایط اجتماعی مشابه و ناهمسایه ناشی شده است. کارل یاسپرس که واضع این مفهوم است - و به دنبال او آرنولد توین بی - پس از مذاقه در آراء برخی مورخان و نویسندگان آلمانی قرن ۱۹ که توجه‌شان به توازی این روندهای مشابه جلب شده بود - ظهور کنفوسیوس در چین، بودا در هندوستان، زرتشت در ایران، پیامبران یهود به ویژه اشعیای دوم در بنی اسرائیل، فیلسوفان یونانی و سلطنت نوما پمپیلوس (پادشاه افسانه‌ای رم که به خردمندی و عدالت موصوف بود) - نخست از رویکرد مألوف غرب به تاریخ انتقاد می‌کند و متفکران بزرگ مسیحی را از سنت آگوستین گرفته تا هگل از این بابت که فلسفه تاریخ را بر بنیاد دیانت مسیحی بنا کرده و مسیح را محور تاریخ قرار داده‌اند به نقد می‌کشد. محور تاریخ را دوره‌ای می‌بیند که از حیث صورت بخشیدن به آدمیت، پربارترین دوران تاریخ بوده و می‌تواند برای همه اقوام و ملل مبدأ مشترک آگاهی تاریخی تلقی شود. به نوشته یاسپرس: در این دوره بزرگ‌ترین و ژرف‌ترین دگرگونی در مسیر تاریخ روی داد و انسانی پدیدار شد که ما تا امروز با او زندگی می‌کنیم. این دوره را که میان سال‌های ۸۰۰ تا ۲۰۰ پیش از میلاد قرار دارد، به نحو اجمال دوره محوری می‌نامیم (یاسپرس، ص ۱۵-۴۸ و توین بی، ص ۲۱۳-۲۲۲).

دوره محوری، مشخصات ویژه و معینی دارد که بی‌شک، تسلط هرچه بیشتر انسان بر طبیعت و بر حوزه‌های دانش و پیشرفت‌های فن‌آوری و ترقیات عقلی و ادبی در زمره همین مشخصات قرار دارد، اما شاید برجسته‌ترین ویژگی‌های این دوران، کشف محوریت انسان در تاریخ با وقوف به قابلیت‌های بی‌نظیر خود نسبت به سایر مخلوقات در طبیعت باشد و آن اشاره‌ای که سوفوکل در آنتی‌گونه به انسان دارد، معیار این حقیقت است: ... انسان از همه شگفتی‌های این جهان عجیب‌تر است. اوست که توسن سرکش امواج را رام می‌کند... که بر این زمین فرتوت و پیر تسلط یافته است... که بر موجودات زنده این عالم سلطنت دارد... که زبان و تکلم آموخته است... و

هیچ کاری در این عالم نیست که از قدرت و توانائی آدمی بیرون باشد (ص ۱۶۱-۱۶۲).

در همین روزگار موتی خطاب به بشریت اعلام می‌دارد: ... آن وقت که افراد آموختند که فقط خویشتن را دوست بدارند... مصیبت و فتنه و رنج و آزار، بدون میل و رضای عامه، سراسر جهان را فراگرفت... هرگاه مردم سراسرگیتی یکدیگر را دوست بدارند، دیگر قوی بر ضعیف چیره نخواهد شد... و توانگر به تهیدست نخواهد خندید و زیرک، ساده را نخواهد فریفت (نک: ناس، ص ۳۹۴-۳۹۵).

در همین دوران از بودا می‌شنویم که: آزادی از بدخواهی، نه تنها درون خود را بی‌کینه داشتن که به دیگران مهر ورزیدن نیز هست. آزادی از ستمگری نه تنها آزار نکردن به دیگران، که همدردی نیز هست (باشانی، ص ۲۸-۲۹) و زرتشت می‌سراید که: داد پدید آوردن در جهان، سزاوار اهوراست و ما نیز چنان خواهیم که او خواهد... چون رستاخیز فرا رسد، گره‌م و همه ویرانگران جهان به دوزخ، آن سرای اندیشه ناپاک فرود آیند... آن کس که برای پیروان راستی - آزادگان و پیشوایان و کشاورزان و شبانان - خواستار نیکی و بهتری باشد، سرانجام روزی به چمن راستی و منش نیک راه خواهد یافت (اوستا، ص ۳۶ و ۵۰ و ۵۲).

چنین معرفتی نسبت به احوال انسان و آینده او، خود محصول دورانی طولانی از جمع آمدن معارف اندک و تبدیل آن به معرفتی کلان است و برخی از عواملی که بدین مهم یاری رسانیده بی‌تردید ترقیات علمی و فنی در حوزه‌های تمدنی دوره محوری و از جمله چین است.

ترقیات علمی و فنی مردم چین در طول تاریخ

درباره ترقیات عقلی و ادبی مردم چین در قسمت‌های پیشین این مقال سخن گفته شده و در اینجا تنها به مختصری از ترقیات علمی و فنی مردم چین در طول تاریخ درخشان‌شان اشاره می‌شود:

- دستگاه ابتدائی لرزه‌نگاری و ثبت برخی زمین‌لرزه‌ها و عوارضی که در سطح زمین ایجاد کرده بودند. قرن ۸ ق. م.
- اختراع طب سوزنی و کاربرد آن در چین از حدود قرن ۶ ق. م و تکمیل و بهبود روش‌های آن از طریق مدارس ویژه طبی که از همان دوران تا هزاره دوم مسیحی ادامه داشت.
- ساختمان کانال بزرگ چین از شمال به جنوب که در قرن ۵ ق. م آغاز شد و بالغ بر ۱۹۹۰ کیلومتر طول دارد و همانند دیوار بزرگ چین از شاهکارهای مهندسی جهان است.
- پرورش گاو میش آبی برای مقاصد زراعی پیش از قرن ۴ ق. م.
- ساخت قطب‌نمای مغناطیسی ساده در قرون ۴ و ۳ ق. م.
- ترسیم نقشه‌های آسمانی از قرن ۳ ق. م.
- ساخت دیوار بزرگ چین که در امپراتوری شی هوانگ تی آغاز شد.
- تولید فولاد از چدن. قرن ۲ ق. م.
- کشف علل و اسباب جزر و مد از قرن ۲ ق. م و تکمیل این یافته‌ها تا قرن ۲ م.
- حفاری چاه‌های عمیق - تا ۱۶۰۰ متر - برای استخراج نمک از چاه‌های آب شور پیش از قرن ۱ ق. م.
- ساخت کاغذهای خیزرانی، پیش از قرن ۱ م.
- ثبت مشاهدات نجومی از نیمه اول قرن اول ق. م، حفظ و جمع‌آوری اطلاعات درخشان درباره برخی تغییرات سماوی راجع به نواها و سوپر نواها و ستارگان دنباله‌دار.
- ساخت و کاربرد مرکب سیاه. قرن اول ق. م.
- ساخت کاغذهای پارچه‌ای و گیاهی. قرن اول ق. م.

- کاربرد چرتکه یا به قول چینی‌ها صفحه محاسبه. قرن ۲ م.
- ساخت و کاربرد طوقه‌های شانه اسب‌ها و گاوها و تسهیل حمل و نقل و شخم زدن مزارع کشاورزی در دوران سلطنت هان.
- اختراع لرزه‌نگار برای ثبت لرزه‌ها و اندازه‌گیری شدت آنها. قرن ۲ م و دوران هان.
- احداث مدارس عالی متعدد در دوران هان.
- اختراع چرخاب در زمین‌های مرتفع غرب چین و انتقال آب از سطوح پائین به سطوح بالا در دوران هان.
- ساخت ابزارهای نجومی توسط لائو-کونگ. قرن اول.
- اختراع سکان کشتی در قرن اول. اروپائی‌ها تا قرن ۱۲ همچنان از پارو استفاده می‌کردند.
- اختراع پایه‌های معلق کاردان برای پل‌ها توسط تینگ-هوان. قرن ۲ م.
- کشف روش مبارزه با آفات نباتی درخت نارنگی از طریق مورچه‌های گوشت‌خوار درخت لیمو. قرن ۳ م.
- ساخت یک کره آسمان‌نما که با جریان آب، شبانه‌روز به دور خود گردش می‌کرد توسط مردی به نام کنگ-شون. قرن ۶ م.
- ساخت کبریت توسط یک زن چینی. قرن ۶ م.
- ساخت پل قوسی داربستی توسط مردی به نام لی-چون. قرن ۷ م.
- چاپ عکس و کتاب از قرن ۷ م. اختراع چاپ قالبی و انتشار هزاران نسخه از ۱۳۰ نوشته کنفوسیوس و همچنین مجموعه‌ای از نوشته‌های بودائی به سال ۹۵۳ م. هنوز بالغ بر ۴۰ هزار نسخه از آنها باقی مانده است. - چاپ مسی در دوران امپراتوری سونگ شمالی (۹۶۰ - ۱۲۷۹ م) و چاپ حرفی که از قطعات گل مخصوصی درست می‌شد توسط بی-شنگ در حدود سال ۱۰۴۵ م.
- اختراع یک ساعت نجومی پیچیده توسط صنعتگری ناشناخته از مردم «های-چو» در سال ۶۹۲ م.
- اختراع ساعت‌های مکانیکی. قرن ۸ م.
- تأسیس و انتشار روزنامه‌ای به نام «پیام پایتخت» در قرن ۸ م و در دوران امپراتوری تانگ که حاوی فرامین امپراتور و اخبار سیاسی مهم بود. انتشار این روزنامه بیش از هزار سال ادامه داشت و در قرن ۱۹ متوقف شد.
- کاربرد تخته باد پناه برای نگهداری کشتی و جلوگیری از واژگون شدن آن از سال ۷۵۹ م. اروپائی‌ها در حدود سال ۱۵۷۰ از این وسیله بسیار مهم با خبر شدند.
- اختراع تلمبه زنجیری پلکانی توسط مردی به نام ما-چون.
- تکمیل دستگاه بافندگی توسط هم‌او.
- اختراع و کاربرد باروت در حدود سال ۸۵۰ م و کاربرد سلاح باروتی در جنگ‌ها از قرن ۱۱ م.
- ساخت پاگوداهای مرتفع و زیبا توسط معمار بی‌سواد به نام یوهائو در قرن ۱۰ م که ارتفاع برخی از پاگوداهای او از ۹۰ متر نیز بلندتر است.
- انتشار اسکناس یا پول کاغذی و انجام تجارت و انواع خرید و فروش‌ها با پول کاغذی در قرن ۱۰ م. این پول به راستی یکی از ابداعات انقلابی تاریخ بشر محسوب می‌شود.



مدلی از قطب‌نما در شهر کای‌فنگ که از آن در دوران سلسله هان (۲۰۲-۲۲۰ پیش از میلاد) در سفرهای دریایی استفاده می‌شد.

- تبدیل ذغال سنگ به ذغال کک و استفاده از کوره‌های بلند در تولید فولاد. چینی‌ها در میانه قرن ۱۱ هر سال بالغ بر ۱۲۰ هزار تن آهن و فولاد تولید می‌کردند.
 - اختراع روش هم‌گذاری در فولادسازی و تکمیل آن توسط یک شمشیرساز و افسر جزء به نام چیبو هوآی-ون.
 - اختراع و ساخت چرخ ریسندهی و ماشین‌آلات بافندگی براساس انرژی غیرانسانی (از جمله انرژی آب) پیش از قرن ۱۱ م.
 - کشف برخی ارتباط‌ها میان کانی‌شناسی و گیاه‌شناسی. چینی‌ها دریافته بودند که وجود برخی گیاهان در محلی، می‌تواند دال بر وجود ذخایر روی و مس و نیکل و سلنیوم در زیر زمین‌های همان محل باشد.
 - ساخت کشتی‌های جنگی چند پروانه توسط کائو-شوان. قرن ۱۲ م.
 - ساخت کشتی‌هایی با محفظه‌های آب‌بندی شده مجزا برای جلوگیری از غرق شدن کشتی در صورت سوراخ شدن هر قسمت مجزا. مارکوپولو این ابتکار چینی‌ها را به ونیزی‌ها اطلاع داد، اما ۵۰۰ سال بعد در اروپا متداول شد. بنیامین فرانکلین، دانشمند برجسته آمریکائی برای ساخت قایق‌های نامهرسان آمریکائی، همین شیوه را پیشنهاد کرد.
 - کشف برخی عوامل تغییر در سطح زمین و تحولات زمین‌شناسی. قرن ۱۲ م.
 - ساخت پل‌های معلق زنجیری بر روی رودخانه‌های گوئیچو پیش از قرن ۱۶ م.
- (ریچی، ص ۱۷ و ۱۹ و ۱۱۷ و ۱۱۸، رنان، ص ۱۷۷-۲۵۷، کانر، ص ۱۷۱-۱۸۶، دان، ج ۱، ص ۳۲۳-۳۳۱، ج ۲، ص ۲۰۴-۲۰۸ و ج ۳، ص ۲۵۵، کاسینسکی، ص ۷۶-۷۹، کندی، ج ۱، ص ۲۳-۲۶، لوکاس، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۱).
- فهرستی که ارائه شد، مشتق از خروار در تاریخ مردم چین است، اما همین نمونه مختصر حکایت از استعدادها و قابلیت‌های عظیمی دارد که اگر محرک‌های متناسب با خود را می‌داشت، بی‌تردید چین را به انقلاب علمی و صنعتی و اجتماعی جدید می‌رسانید. امکانی، که مسیر ترقی و پیشرفت جهان را تغییر می‌داد و به دنیای ما شکل دیگری می‌بخشید.

بنیاد دانش چین و فن‌آوری‌های آن چیست و در کجاست؟

اگر در پاسخ این سؤال گفته شود که انبوه جمعیت مردم چین پایه و پایگاه دانش و فن‌آوری چین بوده‌اند، سخن‌گرافی نخواهد بود. کار و به‌ویژه کار هدفمند شرط لازم تشکیل دانش و فن‌آوری است. کار و تولید، پیش از هر چیز دیگری به معنی تصرف در طبیعت و ضمانت آن است و چنین روندی ناگزیر به شناخت طبیعت و ضمانت آن و معرفت به احوال مواد و مصالح و آگاهی از توانائی انسان در کشف قواعد و قوانین حاکم بر مواد و مصالح جاندار و بی‌جان و کاربرد آنها توسط انسان و در نهایت به دانش می‌انجامد. جمعیت عظیم مردم چین که در چند هزار سال گذشته همواره بیشتر از هر کجای دیگر جهان بوده، سرمایه اصلی کار و تولید و مرجع دانش‌پژوهی و فن‌آفرینی و حصول چنین دستاوردهائی بوده است. کثرتی تا این اندازه خیره‌کننده ناگزیر برای کاستن از هرگونه خطری که حیات و اجتماع را تهدید می‌کند و تسریع بهبودی اوضاع اجتماعی که دما دم در معرض تهدیدات بیشتری قرار می‌گیرد و تأمین حداقل بهروزی‌ها که جامعه و طبیعت، حصول آن را میسر کرده است، ناگزیر در جستجوی کشف قابلیت‌های خود، جامعه و طبیعت برمی‌آید. تجارب بی‌شمار و بی‌پایان این جمعیت عظیم، غیر قابل قیاس با هر جای دیگری - به جز سرزمین هند - است و تنوع این تجارب در اندازه‌هائی بوده که هیچ کجای دیگر جهان قادر به فراهم آوردن آن اندازه‌ها نبوده است. عدد و کمیت، زبان علم است و همین کمیات و اعداد خیره‌کننده هستند که دانش و فن‌آوری چین باستان را فراهم آوردند و سپس خود محرک توسعه بیشتر خود شدند و کیفیاتی جدید آفریدند. بنا بر این

می‌توان باور داشت که بنیادهای پیدایش و توسعه دانش و فن‌آوری چین، بر کار و کارورزی جمعیت عظیم آن، بر تجارب بی‌پایان و تکرار غیرقابل شمارش آن تجارب، کشف قوانین و قواعد حاکم بر اشیاء و به خدمت گرفتن آنها استوار بوده و به تولید دانش و تشکیل فن‌آوری و استخراج محصولات علم و استحصال هدفمند از طبیعت منتهی شده است. کار و کارورزی غیرقابل شمار جمعیت انبوه چین، سرچشمه دانش و فن‌آوری‌های خیره‌کننده آن است. عظمت دانش مردم چین بسیاری از مورخان تمدن را به حیرت انداخته است و همین امر محرک آنان شده تا دانش مردم چین را در شناخت طبیعت و استفاده از آن به سود بشریت، در طول ۱۴ قرن که تا انقلاب علمی باقی مانده بود، پیشتاز علم و صنعت بدانند (نک: کانر، ص ۱۷۱-۱۷۳، دان، ج ۳، ص ۲۵۵).

ورود استعمار و امپریالیسم به چین و عوامل بازدارندگی اقتصادی اجتماعی

اما چرا این همه استعداد و تجارب گرانبها و حجم انبوه دستاوردهای علمی و فنی مردم چین، از پیوند با آن دسته محرک‌های کافی که می‌توانستند، کمیات انبوه گذشته را به کیفیتی نوین برسانند، محروم شد و صعود آن به جایگاه اجتماعی اقتصادی بالاتر صورت نگرفت؟

پاسخ این سؤال را باید در جان‌سختی فئودالیسم و بازدارندگی سازمان اداری چین جستجو کرد که بیش از دوهزار سال دوام آورده بود و دیگر کارکردی شایسته جامعه چین نداشت، و هنگامی که برخی محرک‌ها بر اساس قابلیت‌های درونی و پیوندهای بین‌المللی شکل گرفت و مقدمات تأثیرگذاری بر تمامی روندهای اساسی حیات اجتماعی مردم چین فراهم آمد، نیروئی خطرناک‌تر از فئودالیسم کهنسال و دیوانسالاری محافظه‌کار مرتجع چین در مقابل مردم و دولت چین ظاهر شد که می‌توانست همه بازدارندگی‌های داخلی - همان فئودالیسم و دیوانسالاری چین - را به نیروئی برای خود تبدیل کند و با قدرتی مضاعف، عرض مسیر ترقیات اجتماعی را چنان باریک نماید که تنها افراد معدودی از انبوه مردمان چین بتوانند از آن بگذرند: ورود استعمار و امپریالیسم. سرزمین چین تا قرن ۲۰ از قلمروی که قرن‌ها محدود به حوزه‌های میانی رودخانه زرد بود، تا روزگار امپراتوری



یک مدل سرامیکی چینی از چرخاب با سیستم قرقره‌ای، که از مقبره سلسله هان (۲۰۲ قبل از میلاد) حفاری شده است

سلسله چینگ یا منچو (۱۶۴۴-۱۹۱۲ م) به منتهای وسعت خود رسید و از ترکستان شرقی تا کره و از هندوچین تا ماورای رودخانه آمور و مغولستان ممتد بود و دولت‌های مغولستان و تبت و نیپال و برمه نیز خراجگزار آن بودند. با این حال در یک مرحله از تاریخ این کشور، روند پیشروی‌هایش در جهت غرب و آسیای میانه برای همیشه بریده شد. دولت چین از آغاز امپراتوری سلسله تانگ توجه بیشتری به آسیای میانه مبذول داشت و در پادشاهی تای-تسونگ مناطق وسیعی از حوزه‌های تورفان و تاریم و ایلی و ایسیک‌گول را یا در اختیار داشت و یا بر آنان نظارت می‌کرد. یکی از این مناطق، شهر و منطقه کوچا بود که مردم آن به یکی از زبان‌های ایرانی شرقی سخن می‌گفتند و رنه گروسه، مورخ معروف آن را ایران خارجی نامیده است.

کائوسین-چه، آخرین نایب‌السلطنه چین در این مناطق به سال ۷۵۰ م/۱۳۳ ه. ق، تودون تاشکند (عنوان شاهان منطقه) را اعدام کرد و تمام ثروتش را صاحب شد. ابومسلم خراسانی به درخواست پسر

تودون، زیاد بن صالح خزاعی را به جنگ چینیان فرستاد و او در حوالی شهر و رودخانه طراز (تالاس) بر آنان پیروز شد و هزاران نفر از چینیان را اسیر و برده گرفت. این حادثه، برای همیشه مانع از استقرار دولت چین در غرب ترکستان شد و اسلام به جای آن در ترکستان پیش رفت. (ابن اثیر، ص ۳۳۱۳-۳۳۱۴، تتوی و قزوینی، ص ۱۲۶۳-۱۲۶۴، گروسه، ۲۰۶-۲۱۵، سومر، ص ۵۰).

دولت چین در آغاز عصر جدید بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان بود. ناوگان عظیم دریائی آن مشتمل بر صدها کشتی باری و جنگی در فاصله میان سال‌های ۱۴۰۵ تا ۱۴۳۳ بالغ بر ۷ سفر دریائی دور و دراز انجام داده و از سواحل چین تا خلیج فارس و شرق آفریقا و شمال استرالیا پیش رفته بود. این سفرها در مجموع با صلح جوئی و مسالمت همراه بود و کمترین خشونت و جنگ طلبی را با خود داشت. آنان هدایای خود را به مردمان نو یافته می‌دادند و هدایای شان را می‌گرفتند و با اخبار و اطلاعات و اشیاء و هدایای فراوان به چین باز می‌گشتند (نهر، ۵۱۹-۵۲۰، ۵۲۸-۵۲۸، کندی، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ج ۱، ص ۱۶). اما این سفرهای استثنائی دیگر تکرار نشد و امپراتور در سال ۱۴۳۶ ساخت کشتی‌های بزرگ و سپس ساخت کشتی‌های دارای بیشتر از دو دکل را ممنوع کرد. به این ترتیب دولت چین از دریاهائی که آنها را شناخته بود، خارج شد و پس از چندی پرتغالی‌ها و اسپانیائی‌ها جایشان را گرفتند که تا بی‌نهایت وحشی و غارتگر و سفاک بودند. چینیان دو قرن پس از مارکوپولو و پلان کارین، این‌گونه با غربیان آشنا شدند.

تاریخ مناسبات مستمر چین و غرب در حقیقت از نخستین سال‌های قرن ۱۶ آغاز می‌شود و نخستین غربیانی که پس از دوست و پنجاه سال دوباره به این کشور وارد شدند، دریانوردان پرتغالی بودند. دولت چین از قرون گذشته تلقی پسندیده‌ای از تجارت داشت و بازرگانان ایرانی و عرب و هندی و مالایائی تحت حمایت آن دولت به نقاط مختلف این کشور تردد می‌کردند. بدین طریق پرتغالی‌ها نیز از سال ۱۵۱۶ م همچون سایر بازرگانان خارجی با موافقت دولت چین در برخی شهرها و بازارها مستقر شدند. اما پرتغالی‌ها که همان الگوی رفتار با بومیان آمریکائی و آفریقائی را در نظر داشتند، پس از مدتی اندک، قتل و غارت و برده‌گیری در آبراهه‌ها و بنادر چین را آغاز کردند و هر بار نیز یا قتل عام می‌شدند و یا از منطقه می‌گریختند. آنان با همین ترتیبات در سال ۱۵۵۷ بندر ماکائو را تصرف کردند و آن را به صورت مستعمره خود درآوردند. این‌گونه عملیات تا قرن ۱۷ م بارها از جانب پرتغالیان تکرار شد و به همین سبب چینیان به همه مردمی که همانند پرتغالیان از غرب می‌آمدند، لقب شیاطین دریائی داده بودند. پس از پرتغالی‌ها نوبت به هلندی‌ها رسید که از نخستین سال‌های قرن ۱۷ درست همانند پرتغالی‌ها در سواحل چین ظاهر شدند. چند سال بعد، دریانوردان انگلیسی پیدا شدند و همراه با هلندی‌ها، سواحل دریائی و رودخانه‌ای چین را به خون و آشوب کشیدند.

در قرن ۱۷ تجارت چین با جزیره جاوه به سبب استیلای هلند بر جاوه و قتل و غارت‌های آنان متوقف شد و به دنبال آن در قرن ۱۸ به تقریب همه چینی‌های جزیره جاوه به دست هلندی‌ها نابود شدند و به همین ترتیب اسپانیائی‌ها نیز شمار بیشتری از چینی‌های فیلیپین را کشتند و تجارت میان دو مملکت را به حداقل رسانیدند (فیتس جرالده، ص ۵۴۲-۵۵۹، کاسمینسکی، ص ۲۹۰-۲۹۱، نهر، ص ۵۱۳-۵۳۳). با این همه، نیازهای اروپائیان از یک‌سو و ملاحظات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دولت و مردم چین و به‌ویژه برخی شهرها و بندرهای رودخانه‌ای و دریائی نظیر کانتون و ماکائو، موجب ادامه محدود روابط تجاری چین و دریانوردان اروپائی شد.

قاچاق تریاک به چین توسط انگلیس، جنگ و جنایات دولت‌های سرمایه‌داری غرب و شرق علیه چین

اما این روابط تجاری در قرن ۱۸، دنباله فاسدی هم داشت که: در سه قرن نخستین تجارت چین، تعادل به سود چین بود. کشتی‌های خارجی با ذخیره نقره به کانتون می‌آمدند و برای ابریشم و چای، پول نقد می‌پرداختند.



حتی در قرن ۱۸ تجار دریانورد انگلیسی جز با ضرر نمی‌توانستند پارچه‌های خود را در چین بفروشند. مصنوعات اروپائی در چین خریدار نداشت. پس از رواج تریاک‌کشی، این وضع تغییر کرد. دولت چین که سودش کاهش یافته بود، ورود تریاک را ممنوع اعلام کرد و این فرمان که تیشه به ریشه منافع سوداگران اروپائی می‌زد، مستقیماً منجر به درگیری‌هایی شد که به جنگ‌های تریاک معروف است. (فیتس جرالده، ص ۵۶۰)

چین و هند حتی پس از آغاز انقلاب صنعتی در اروپا و تا نیمه اول قرن ۱۹ انبارهای بزرگ و جهانی کالا بودند (هابسون، ص ۱۳۷ و ۱۳۹) و نیاز اندکی به واردات از غرب داشتند زیرا میزان تولیدات و مصارف داخلی - بر پایه کیفیت و کمیت نیازها - به اندازه‌ای بود که تقریباً این دو مملکت را از واردات انبوه به ویژه از غرب، بی‌نیاز می‌کرد و همین امر، نقشی اساسی در اقدام غرب به تجارت غیرقانونی تریاک و قاچاق آن به چین داشته است. علت آن نیز ممنوعیت مصرف تریاک در چین بود. دولت چین از سال ۱۷۲۹ استعمال تریاک را در این کشور ممنوع کرد. غربی‌ها بیش از یک قرن و تا جنگ اول تریاک در سال ۱۸۴۰ م، به‌طور عمده از طریق قاچاق تریاک به تجارت با چین - اغلب در سواحل این کشور - مشغول بودند. جالب توجه اینکه در قرن ۱۹ چینی‌ها محدودیتی برای کالاهای وارداتی به چین معین نکرده بودند. اما ناتوانی بازرگانان اروپائی در رقابت تجاری با چین و انتقال مقادیر کلان نقره به این مملکت برای خرید کالاهای مورد نظرشان، موجبات زیان و ضرر آنان می‌شد و تنها تجارتی که سود فراوانی برایشان داشت، تجارت تریاک قاچاق بود. بنا به تخمین‌ها، سهم واردات غیرقانونی تریاک به چین در سال ۱۸۳۷ م بالغ بر ۵۷٪ کل واردات این کشور بود. جالب‌تر اینکه در سال ۱۸۳۳، نیمی از مجموع صادرات کمپانی‌های انگلیسی به چین فقط تریاک قاچاق بود و هر دو جنگ تریاک را که انگلیسی‌ها و همکاران غربی‌شان بر مردم و دولت چین تحمیل کردند، بیش از همه برای لغو ممنوعیت ورود تریاک به این کشور و کسب امتیاز ورود به مناطق داخلی چین بود (شسنو، ج ۱، ص ۸۱ و ۸۳ و ۹۲ و ۱۱۴، پانیکار، ص ۱۲۵-۱۳۵، مالرو، فاتحان، ص ۳۲۹-۳۳۰، نهرو، ص ۶۳۹-۶۵۰).

غرب از نیمه اول قرن ۱۹ تا نیمه اول قرن ۲۰ - قریب یک‌صد سال - از هیچ اقدامی علیه دولت و مردم و کشور چین فروگذار نکرد. کشوری که یکی از دو بزرگ‌ترین تولیدکننده کالا و یکی از بزرگ‌ترین انبارهای کالا در جهان بود، پس از جنگ‌های تریاک و حضور دگرگون‌ساز غرب لیبرال، تمامی امتیازات پیشین خود را از دست داد و به جایی رسید که همه استعمارگران از ریز و درشت، قطعه‌ای از آن را برای خود جدا کردند و همگی‌شان به اشتراک در صدد بودند که ترتیبات دلخواه خود را در این کشور پهن‌آور مستقر کنند.

به مختصری از تجاوزات غربیان به چین نگاهی ببیند:

۱- قاچاق گسترده تریاک توسط بازرگانان انگلیسی و آمریکائی به چین از قرون ۱۷ و ۱۸ تا پیش از سال ۱۸۳۹.

۲- تحمیل جنگ‌های تریاک بر دولت و مردم چین (۱۸۳۹ و ۱۸۶۰) و انتشار لجام‌گسیخته مواد مخدر در

این سرزمین.

۳- نابودی بعضی از درخشان‌ترین آثار فرهنگ و تمدن این کشور در همین جنگ‌ها به دست مزدوران و نظامیان انگلیسی و فرانسوی و آمریکائی نظیر ویرانی و سوزاندن قصر تابستانی پادشاهان چین در جنگ‌های سال ۱۸۶۰ و تکرار همین‌گونه عملیات در جریان سرکوبی خونین قیام بوکسورها در سال ۱۹۰۰.

- ۴- شرکت فعال در سرکوبی شورش اجتماعی بزرگ تایپینگ (۱۸۵۰-۱۸۶۵)، که شاید بزرگ‌ترین قیام مردمی جهان تا آن زمان بود و تلفاتی بالغ بر چند میلیون نفر داشت. هونگ شیوچوا رهبر مسیحی این قیام، دولت خود را پادشاهی صلح آسمانی می‌نامید و مطالباتی بورژوادموکراتیک داشت. سرکوبی نهائی این قیام به دست یک ماجراجوی انگلیسی به نام چارلز جورج گوردون انجام شد.
 - ۵- راه‌اندازی تجارت برده موسوم به خوک یا جمع‌آوری مردان جوان چینی - علیرغم مخالفت‌های مکرر دولت چین - از طریق دزدیدن و خریداری از آدم‌دزدان و فریفتن نیازمندان و انتقال آنان به کشورهای دیگر برای کار برده‌وار در مشاغل بسیار سخت. اکثر اینان در کشتی‌ها و ضمن کار در معادن و پروژهای سنگین کشته می‌شدند. بخش بزرگی از شبکه راه‌آهن آمریکا به دست همین مردم ستم‌دیده ساخته شده است.
 - ۶- اختصاص زنجیره‌ای از بنادر و مناطق ساحلی به قدرت‌های غربی و اختیارات شان در این مناطق و حقوق قضاوت کنسولی و نظارت بر گمرکات چین و حقوق آن دولت‌ها برای ورود به اعماق خاک چین در هر زمان که اقتضا کند.
 - ۷- موافقت با حملات ژاپن به چین در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵.
 - ۸- حمله به چین و اشغال پکن در سال ۱۹۰۰ و مقابله با شورش بوکسورها، اعدام‌های بی‌محابا و قتل عام هزاران نفر از چینی‌ها به انتقام قتل خارجی‌ان مقیم پکن.
 - ۹- موافقت بریتانیا در سال ۱۹۰۲ با توسعه طلبی ژاپن در چین.
 - ۱۰- سیاست موسوم به درهای باز که آمریکا بر چین تحمیل کرد و موجب افزایش امتیازات ویرانگر غربیان در چین شد و بیشترین فایده را برای جبران تأخیر استعمارگری آمریکا در آسیا داشت.
 - ۱۱- پیمان‌های سری متفقین و ژاپن در پایان جنگ جهانی اول مبنی بر واگذاری متصرفات و امتیازات آلمان در چین به دولت ژاپن.
 - ۱۲- تسلط وسیع بر اقتصاد و بازار چین و سیطره بانک‌های بین‌المللی بر نظام مالی این کشور. به تقریب همه واردات و صادرات چین در دست سرمایه‌داران غربی و ژاپنی قرار داشت و همه معادن این کشور توسط شرکت‌های آنان استخراج می‌شد و بخش بزرگی از صنایع چین متعلق به همانان بود.
 - ۱۳- اداره برخی نهادهای اداری اقتصادی سودآور دولتی چین نظیر گمرکات و پست به دست طلبکاران و بانک‌های تأمین‌کننده وام‌ها برای دولت چین.
 - ۱۴- اداره و بهره‌برداری از تأسیسات خدمات شهری نظیر آب و برق و تلفن و ترابری.
 - ۱۵- تبدیل شانگهای به بزرگ‌ترین فاحشه‌خانه و شیره‌کش‌خانه جهان و همکاری گروه‌هایی در محله بین‌المللی با سرکردگان باندهای سبز و سرخ که رؤسای صنعت قاچاق و فحشاء و هزاران گانگستر آدمکش بودند.
- استعمار و امپریالیسم در جریان حوادث مرتبط با

چینیان هنوز فرمان ویلهلم دوم امپراتور آلمان را در سال ۱۹۰۰ به یاد دارند که به سربازان اعزامی به چین برای تنبیه و مجازات بوکسورها گفته بود: پکن باید با خاک یکسان شود... این جنگ آسیا با تمام اروپاست... رحم نکنید. زندانی لازم نیست. یک هزار سال است که هون‌های شاه آتیلا نام ترسناک خود را در تاریخ و داستان‌ها زنده نگهداشته‌اند. در چین می‌توانید چنان عمل کنید که در طی هزار سال نام آلمان رعبی برانگیزد که یک چینی جرئت نکند به یک آلمانی در حال گذر نگاه کند.

این ستمگری‌ها چنان زخم‌هایی بر مردم چین وارد کردند که برخی از آنها هنوز خونین است و با وجودی که بین ۸۰ تا ۱۵۰ سال از آنها می‌گذرد، تصور تسویه حساب با سازندگان آن حوادث همچنان در مطالبات بسیاری از چینیان جایگاهی ویژه دارد. چینیان هنوز نتوانسته‌اند نابودی قصر تابستانی را در سال ۱۸۶۰ که آگاهانه و به دستور لرد الگین - نواده همان لرد توماس بروس الگین سفیر انگلیس در عثمانی و سارق تزیینات معبد پارتنون آتن - و به دست افسران و سربازان انگلیسی و فرانسوی صورت گرفت، فراموش کنند (فیتز جرالذ، ص ۶۰۳، مارو، فاتحان، ص ۳۳۰-۳۳۲، پانیکار، ص ۱۴۱-۱۴۲). و چرا فراموش کنند هنگامی که ویکتور هوگو خود از این بابت، نظامیان هم وطن خود و هم‌دستان انگلیسی آنان را راهزن خوانده است؟ چرا فراموش کنند در حالی که هزاران چینی را که تقصیرشان تنها اعتراض به حاکمیت استعمار و امپریالیسم بود، پس از اشغال پکن و دیگر شهرهای مهم چین در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۱ در برابر چشمان کشیشان مهربان و رؤف مسیحی (۹) و نمایندگان سیاسی و نظامی غرب به روش مخصوص چینی سر بریدند؟ چرا فراموش کنند در حالی که دولت کنونی ژاپن هنوز به خاکستر وحوش آدم‌نمای ارتش ژاپن که در سال ۱۹۳۸ فجایع نانکن را آفریدند، تعظیم می‌کند و محترم‌شان می‌دارد؟

چنین احساساتی نه فقط برای چینیان امروز، بلکه برای بسیاری از مردمی که آرزومند مرگ ستمگری و استثمارند، برازنده و برانگیزاننده است؛ چرا که محرکان فکری و توجیه‌کنندگان چنین جنایاتی هنوز در جهان سرمایه‌داری امروز، آموزگاران به اصطلاح پیشرفت و ترقی اجتماعی‌اند و پیروان این پیامبران کذاب، با تکرار آموزه‌های ضدانسانی آنان، وعده‌های دروغین می‌دهند و سراب می‌سازند و دروازه‌های باغ‌های سرسبز می‌نمایند. کدام انسان‌دوستی می‌تواند نظریه زهرآگین جان استوارت میل را، که به گمان صاحب این قلم یکی از شریف‌ترین لیبرال‌های سرمایه‌داری اروپایی بود، در انتقاد از دولت چین برای تحریم تریاک و مبارزه با آن رابپذیرد؟ به گفته او: «تحریم ورود تریاک به چین از این روکه به حق آزادی خریدار تعدی می‌کند از نظرگاه اصولی قابل مخالفت است.» (ص ۲۴۲-۲۴۳)

کدام انسان‌دوستی می‌تواند از پیشنهاد‌های جنایتکارانه الکسی دوتوکویل به ارتش فرانسه برای تسریع در اشغال الجزایر و سرکوبی الجزایریان معترض به اشغال وطن‌شان حمایت کند: ... مزارع و انبارهای غذایی آن اعرابی را که جرئت کرده بودند در مقابل کشورگشائی‌های فرانسه مقاومت کنند، آتش بزنید (نک: لوسورد، ج ۲، ص ۳۳). و کیست که نداند این دو متفکر سرشناس هنوز چه جایگاه والائی در اندیشه و تفکر بورژوازی دارند.

چینیان هنوز فرمان ویلهلم دوم امپراتور آلمان را در سال ۱۹۰۰ به یاد دارند که به سربازان اعزامی به چین برای تنبیه و مجازات بوکسورها گفته بود: پکن باید با خاک یکسان شود... این جنگ آسیا با تمام اروپاست... رحم نکنید. زندانی لازم نیست. یک هزار سال است که هون‌های شاه آتیلا نام ترسناک خود را در تاریخ و داستان‌ها زنده نگهداشته‌اند. در چین می‌توانید چنان عمل کنید که در طی هزار سال نام آلمان رعبی برانگیزد که یک چینی جرئت نکند به یک آلمانی در حال گذر نگاه کند. و آنان نیز چنان کردند که امپراتورشان فرمان داده بود. ارتش‌های غربی مشتمل بر ۱۶۰ هزار سرباز رسمی و مزدور جنگی از کشورهای آلمان، آمریکا، اتریش، انگلیس، ایتالیا، روسیه و ژاپن در آغاز ماه اوت سال ۱۹۰۰ وارد پکن شدند و به انتقام قتل ۷۶ سرباز و ۶ کودک غربی و چندصد مسیحی چینی که در جریان محاصره سفارت‌خانه‌های غربی توسط بوکسورها کشته شده بودند، هزاران نفر را اعم از زن و مرد و کوچک و بزرگ تنها در شهر پکن به قتل رسانیدند و به هزاران زن و دختر تجاوز کردند. (تعداد نامعلومی از زنان و دختران چینی برای حفظ ناموس‌شان از تجاوز مهاجمان خود را کشتند تا به دست آنان نیفتند). سربازان خارجی پس از تصرف کاخ سلطنتی، همه خزائن آن را غارت کردند و در لشکرکشی تنبیهی در مناطق گوناگون چین، بسیاری از روستاها را به خاک و خون کشیدند و تعداد نامعلومی را به قتل رسانیدند. در عملیات تنبیهی توسط ارتش‌های

بیگانه، همه آنان - حتی روس‌ها که اصرار کمتری در مجازات بوکسورها داشتند - به یک اندازه جنایت آفریدند. نظامیان روس در منچوری برای تنبیه میهن‌دوستانی که مواضع آنان را گلوله باران کرده بودند، دو تا سه هزار نفر زن و مرد و کودک و جوان را سر بریدند و به رودخانه خلی لونگ جیان انداختند (شسِنو، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۷، لاندن، ص ۴۹۲-۵۲۴). دولت ژاپن در عهد میجی و پس از آن - به‌ویژه پس از اخراج چین از شبه جزیره کره در سال‌های ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۵ م - کشور چین را همچون شکارگاه خصوصی خود می‌نگریست و این تلقی را به تأیید غربیان نیز رسانیده بود. ژاپن پس از پیروزی بر ارتش روسیه در جنگ‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵، عملاً به قدرت فائقه در جنوب شرقی آسیا تبدیل شد و در سال ۱۹۱۰ به دنبال موافقت‌نامه پنهانی با آمریکا، شبه جزیره کره را ضمیمه خاک خود کرد.

انقلاب به رهبری دکتر سون یات سن و ادامه سیاست‌های استعمارگرانه ژاپن علیه چین

دولت سلطنتی چین در سال بعد به مشروطه و در سال ۱۹۱۲ با انقلابی به رهبری دکتر سون یات سن و «جبهه ملی» (یا کومین تانگ که وی مؤسسش بود)، به جمهوری تبدیل شد. دولت‌های بورژوائی غربی و طرفداران‌شان که وجود خود را منبع ترقیات اساسی بشری می‌دانند، حتی هنگامی که دولت سلطنتی چین در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ با اقتباس از پارلمان‌تاریسم مسخ شده فرمایشی ژاپنی، شکل بدتری از همان پارلمان‌تاریسم سترون را در چین برقرار نمود، کم‌ترین همراهی با آن ترتیبات نکردند و تنها در فکر این بودند که اجرای این ترتیبات، ثبات وضع موجود را به هم نزنند. چین در سال‌های اول قرن بیستم چنان نیازمند تغییر بوده که حتی می‌توانست کاریکاتور دموکراسی را به خدمت گرفته و آن را به کانون دموکراسی تبدیل نماید. از همین روست که این ترتیبات ناقص و حتی بی‌یشتوانه اجتماعی، در کم‌تر از دو سال به صورت مرکز اعتراضات علیه سلطنت و دولت درآمد و اعضای آن که برگزیدگان اقلیت بسیار ناچیزی از برخی گروه‌های اجتماعی منتفد بودند، خواهان تبدیل این مجلس مشورتی به پارلمان شدند و نایب‌السلطنه به ناچار با خواسته‌های آنان موافقت کرد و در نوامبر سال ۱۹۱۱ فرمان مشروطیت چین را صادر نمود. اما حتی این مشروطیت نیز دیگر توقع چینیان را برآورده نمی‌کرد و در کم‌تر از ۲ ماه بعد از صدور فرمان مشروطه، سلطنت واژگون شد و در آغاز ژانویه سال ۱۹۱۲، جمهوری جای آن را گرفت. (شسِنو، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۰ و ۱۹۲-۱۹۵) حتی پس از این نیز غرب که تنها ثبات دلخواه خود را در چین دنبال می‌کرد، در صدد بود که جمهوری چین را دوباره به سلطنت و حتی سلطنت مطلقه تبدیل کند. دکتر گودناو - نام او را به صورت گودونو هم ضبط



کرده‌اند - استاد حقوق اساسی دانشگاه کلمبیای نیویورک و مشاور رسمی یوان شی-کای، دومین رئیس جمهوری این کشور، او را قانع کرد که فقدان فردیت و انگیزه‌های فردی در چین، مانع از استقرار نظم و انضباط می‌شود. لذا نظام سیاسی چین باید بر پایه کارائی حکومت و نه بر پایه مشارکت مردمی در حکومت تشکیل شود. جمهوری برای فرانسه و آمریکا مناسب است و برای چین، سلطنت بهتر از جمهوری است. یوان شی-کای واقعاً در صدد استقرار دوباره سلطنت برآمد و حتی مقدمات تاجگذاری خود را نیز فراهم نمود. اما رویدادها و روندهای سیاسی اجتماعی مانع از انجام آن گردید و رئیس جمهوری از احیای سلطنت منصرف شد و فرمان به انحلال امپراتوری خود داد و خواهان بازگشت جمهوری خواهان به دولت شد. اما مخالفان خواهان کناره‌گیری اش شدند و چون ناگهان در روز ۶ ژوئن ۱۹۱۶ درگذشت، معاون او را به ریاست جمهوری برگزیدند (دای مو-سای، ص ۳۵، شسنو، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۱). از سوی دیگر غربیان که همچنان حامی ثبات دلخواه خود بودند، پس از این نیز هرگونه همراهی با جمهوری را به کناری نهادند و تا پیش از انتخاب دوباره دکتر سون یات‌سن به ریاست جمهوری چین، توافق‌های بیشتری با دشمن قسم‌خورده کشور و مردم چین - یعنی امپریالیسم ژاپن - به عمل آوردند و مطامع او را در جمهوری چین تقویت کردند و همین رفتارهای خلاف اصول و ضد انسانی بود که دکتر سون یات‌سن را برانگیخت تا به وضوح اعلام دارد که هرگونه امیدی را به غرب از دست داده و تنها به اتحاد شوروی امیدوار است.

اما مطامع دولت‌های امپریالیستی بین‌المللی، به‌ویژه دولت ژاپن، بیشتر از آن بود که برای چنین هشدارهائی اهمیتی قائل شوند و بی‌اعتنا به دستور کار جامعه چین که فوریت یافته بود، فشارها بر این کشور را افزایش دادند. مطامع دولت ژاپن، به‌ویژه در آغاز جنگ جهانی اول به شدت افزایش یافته و در ژانویه سال ۱۹۱۵ اولیتماتومی به دولت چین داد و خواهان آن شد که ایالت کیائوچو که تا شروع جنگ در اختیار آلمان بود به او داده شود و منچوری و مغولستان تحت حکومت ژاپن قرار گیرند. معادن ذغال سنگ چین فقط توسط ژاپن استخراج شود و چین به هیچ کشور دیگر امتیازی ندهد و امور داخلی و نظامی چین نیز تحت فرمان ژاپن قرار گیرد. یوان شی-کای رئیس جمهوری وقت چین این اولیتماتوم را که ژاپن از اعلان آن پرهیز می‌کرد، به اطلاع دولت‌های بزرگ رسانید. اما، دولت‌های انگلیس و آمریکا در آغاز فقط به اعتراضی ساده بسنده کردند و سپس دولت چین را واداشتند که اولیتماتوم را بپذیرد و آن دولت ناگزیر در ۲۵ مه عهدنامه قیمومیت ژاپن بر چین را امضاء کرد.

اشتهای امپریالیسم ژاپن و میلیتاریسم حاکم بر آن، پس از خاتمه جنگ دیگر سیری ناپذیر شده بود و از فردای خاتمه جنگ بین‌المللی اول فشارها بر چین را شدت بخشید. در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ اقتدار ژاپن در چین افزایش بیشتری گرفت و گروه‌های بانکی متعلق به سرمایه‌داران ژاپنی از طریق قراردادهای متعدد، نظارت بر معادن و جنگل‌ها و راه‌آهن شمال شرقی و عواید کانال بزرگ و عایدات تمبر و تلگراف را به دست گرفتند. ارتش ژاپن نیز به همین ترتیب بر ارتش چین مسلط شد و آن را در حملات نظامی خود به قلمرو دولت شوروی در سیبری مشارکت داد. این تجاوزات آشکار با موافقت‌های صریح کنگره ورسای همراه بود، زیرا: ... غربیان به تصور اینکه ژاپن به مثابه ژاندارم خاور دور، توان مات کردن کمونیسم را دارد، دست او را در چین بازگذاشته بودند. آنان ترجیح داده بودند مستقیماً راضی کنند که تصور می‌کردند به مثابه ژاندارم خاور دور برای سد کردن راه کمونیسم در آسیا به او نیازمندند (شسنو، ج ۲، ص ۲۳۸-۲۴۰ و ۲۷۳).

امپریالیسم غرب طبق مصوبات کنگره ورسای، تمامی امتیازات آلمان در چین را به ژاپن واگذار کرد و هیچیک از اختیارات سلب شده مردم و دولت چین را مسترد نداشت. غرب به اصطلاح دموکرات برای تضمین منافع و مصالح ضد انسانی طبقات حاکمه خود، قطع اندام‌های مردم و کشور چین را به هم پالکی‌اش ژاپن سپرد تا این دراکولای جوان که مزه خون، تیزی و درندگی دندان‌هایش را بیشتر می‌کرد، به نیابت از او مانع از پیشروی

انقلاب و سوسیالیسم در آسیا شود.

چین از اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ آلوده و ام‌های سنگینی شد که از بانک‌های غربی و ژاپنی دریافت کرده بود و برای ضمانت بازپرداخت آن وام‌ها که قریب دو میلیارد دلار شده بود، بخش بزرگی از اقتصاد و تأسیسات اقتصادی چین از جمله راه‌آهن‌های شمال شرقی و جنوب غربی چین، معادن و صنایع سنگین اصلی، بخش‌های بزرگی از صنایع نساجی، خدمات اصلی شهری نظیر تلفن و تراموا و آب و برق، بخش اصلی کشتیرانی بخاری را در اختیار خود گرفته بودند. معادن ذغال سنگ شمال شرقی چین در اختیار ژاپنی‌ها و معادن ذغال سنگ اطراف پکن در اختیار انگلیسی‌ها بود. شرکت انگلیسی جار دین ماتسن و شرکت میتسوئی ژاپن بخش اعظم واردات و صادرات و پارچه‌بافی و بیمه و کشتیرانی بخاری را در اختیار داشتند. در این سال‌ها میزان صادرات چین بالغ بر ۶۰۱ میلیون دلار و حجم واردات آن بالغ بر ۹۰۶ میلیون دلار بود و تمام امور آنها در اختیار غربیان قرار داشت. در اول ماه مه ۱۹۱۹ انتشار اخبار و آگذاری امتیازات و تأسیسات آلمان در چین به ژاپن موجب خشم و اعتراضات وسیع روشنفکران و بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و دانشجویان شد و به اعتراضات وسیع خیابانی در تعدادی از شهرهای چین انجامید. این جنبش، که از روز ۴ ماه مه به خیابان‌ها کشیده شد، با مقاومت دولت دست‌نشانده ژاپن در پکن موسوم به آنفو و تهدیدات ارتش ژاپن روبرو گردید و چند هزار نفر از معترضان بازداشت شده و به زندان افتادند. اما جنبش ادامه یافت و موجب ورود هرچه بیشتر بورژوازی ملی به قیام و به ویژه حضور مؤثر کارگران در جنبش شد. ده‌ها هزار کارگر واحدهای کوچک و بزرگ صنعتی و تجاری به این اعتراضات پیوستند و دولت آنفو را در سال ۱۹۲۰ ساقط کردند و بدل دیگری از همان دولت با حمایت ارتش ژاپن به حکومت رسید. عمر این حکومت نیز کوتاه بود. زیرا در سال ۱۹۲۱ کادرهای قدیمی انقلاب جمهوری خواهانه سال ۱۹۱۱-۱۹۱۲ که در کانتون جمع شده بودند، بار دیگر دکتورسون یات‌سن را به ریاست جمهوری برگزیدند و او که از تعدیات امپریالیسم غرب و متحدش ژاپن در حق مردم چین دیگر هیچ امیدی به غرب نداشت، سیاست توجه به اتحاد شوروی را که از سال ۱۹۱۹ در شانگهای اعلام کرده بود، سرعت بخشید و خواستار حمایت دولت شوروی شد و دورانی در تاریخ چین آغاز گردید که با فراز و نشیب‌هایی به پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک مردم چین به رهبری حزب کمونیست این کشور رسید. این انقلاب بزرگ خود را به مراحل عالی تری رسانیده و امروزه از آستانه آغاز پایان آن نیز گذر کرده است: راه رشد غیر سرمایه‌داری برنامه‌ریزی شده با سمتگیری سوسیالیستی.



کشتار در نانجینگ، ۱۹۳۷
۳۰۰ هزار چینی به دست ارتش ژاپن قتل عام شدند

تاریخ چین؛

مظهر اتحاد قابلیت‌ها

و تحقق استعدادها

علی پور صفر (کامران)

بخش پسین



انقلاب اکتبر و چین

دکتر سون یات‌سن، رهبر انقلاب چین و اولین رئیس جمهوری این کشور، در سال ۱۹۱۸ تلگرافی خطاب به لنین مخابره نمود و پیروزی انقلاب اکتبر و تأسیس دولت شوروی را تبریک گفت (شسنو، ج ۲، ص ۲۶۲) و در شانگهای به سال ۱۹۱۹ در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز با صراحت اعلام داشت که: هرگونه امیدی را به غرب از دست داده و تنها به اتحاد شوروی امیدوار است.

در ژوئیه همان سال اعلامیه‌ای خطاب به مردم چین منتشر کرد که: اگر ملت چین بخواهد مانند ملت روس آزاد شود و گریبان خود را از سرنوشتی که متفقین در ورسای برای او تعیین کرده‌اند، رها سازد، باید بداند که یگانه متحد و متفق ما در پیکار برای تحصیل آزادی ملی، کارگران روس و دهقانان ارتش سرخ می‌باشند. و در آخرین نامه خود خطاب به کمیته اجرائی اتحاد شوروی نوشت: شما در رأس اتحاد جمهوری‌های آزاد قرار گرفته‌اید... آن روز به زودی فرا خواهد رسید که اتحاد شوروی برای چین آزاد و توانا به مثابه دوست و متفق تلقی خواهد شد و در طریق پیکار عظیم برای آزادی ملت‌های ستم‌دیده جهان، دو ملت ما بالاتفاق راه‌سپهر خواهند شد (شسنو، ج ۲، ص ۲۶۲، ج ۳، ص ۶۶-۶۷، فونتن، ج ۱، ص ۸۱-۸۲، پانیکار، ص ۲۸۲ و ۴۱۳).

دولت شوروی از فردای اعلام موجودیت خود تمامی امتیازات و سرمایه‌های روسی را در چین -درست به همان گونه که در ایران رفتار کرده بود- به این کشور واگذار نمود. اما رؤسای جمهوری وقت چین و متحدان ژاپنی، آمریکائی و اروپائی آن کم‌ترین اعتنائی به این اقدامات عادلانه نکردند. در ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۹ کاراخان، کمیسر امور خارجه شوروی ضمن انتشار بیانیه‌ای کلیه امتیازات ارضی و حقوقی و مالی، و تمامی تأسیسات اقتصادی و صنعتی روسیه تزاری در چین را به دولت و مردم چین واگذار کرد. این بیانیه انعکاس وسیعی در میان مردم چین و به‌ویژه در میان آزادی‌خواهان و بورژوازی ملی و روشنفکران چینی داشت و شوروی را در صدر حامیان بالقوه کشور و مردم چین قرار داد. بسیاری از چینیان که از این طریق با انقلاب شوروی و هدف‌های آن آشنا شده بودند، تحت تأثیر گذشت‌های دولت شوروی با دیده تحسین به آن انقلاب می‌نگریستند (مارو، فاتحان، ص ۳۳۷).

مناسبات شوروی و چین -هرچند به کندی- رو به رشد نهاد و نمایندگان دو کشور و همچنین نمایندگان کمینترن در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ چندین بار با یکدیگر ملاقات و گفتگو کردند و توافقاتی نیز به دست آوردند. از جمله اینکه رسمیت سفارت دولت تزاری در چین را باطل کردند، اما نتوانستند راه‌آهن منچوری شمالی را

که متعلق به یکی از بانک‌های روسیه تزاری بود، از دست آن بانک و حامیان غربی‌اش خارج کنند. این بانک و راه‌آهن موصوف تا بازگشت سون یات‌سن به ریاست جمهوری در اختیار یک کنسرسیوم بین‌المللی از دول امپریالیستی قرار داشت. دولت‌های غربی و دولت ژاپن این راه‌آهن را در اختیار گرفته بودند تا از آن برای مقابله با دولت شوروی در سیبری استفاده کنند (شنسو، ج ۲، ص ۲۹۸-۲۹۹ و ج ۳، ص ۱۸-۱۹).

تشکیل دوباره دولت سون یات‌سن و بازسازی حزب کومین تانگ، مرهون همکاری‌های گسترده و بی‌شائبه دولت شوروی و کمینترن بود. این دو نقش بزرگی در نزدیکی میان کومین تانگ و دیگر انقلابیون چینی داشتند و پیشنهادهایشان برای توسعه اقتصادی و سیاسی چین مورد قبول دولت سون یات‌سن بود. مناسبات عادلانه شوروی و چین پس از تشکیل حزب کمونیست این کشور قوت بیشتری گرفت و تا آوریل ۱۹۲۷ و کودتای چیان‌کای چک علیه دموکراسی چین، ادامه یافت.

پشتوانه این مناسبات، حضور صدها هزار نفر از زحمتکشان چینی در معادن و مزارع و کارخانه‌های کوچک و بزرگ روسیه و سیبری و پیوستن ده‌ها هزار نفر از آنان به ارتش سرخ شوروی در مبارزه با روس‌های سفید و مزدوران امپریالیسم بین‌المللی بود.

نخستین کمونیست‌های چینی، پیش از این اعضای حزب بلشویک روسیه بودند و با فعالیت‌های اینان در پایان سال ۱۹۱۸، اتحادیه انقلابی کارگران چینی پتروگراد تشکیل شد و یک سازمان بلشویک نیز درون آن شکل گرفت. اندکی بعد شاخه‌های این اتحادیه در ۱۲ شهر خاور دور شوروی و سیبری تأسیس شد و سازمان‌های بلشویکی نیز به همراه آن - به‌ویژه در ارتش سرخ شوروی - افزایش یافت. افزایش تعداد این سازمان‌ها و اعضای‌شان در ژوئیه ۱۹۲۰ منتهی به تشکیل دفتر تشکیلات مرکزی کمونیست‌های چینی در جنب کمیته مرکزی حزب بلشویک شوروی شد و در سپتامبر همان سال به خاور دور منتقل گردید و از درون همین دفتر، سازمانی به نام حزب کمونیست ناحیه آمور بیرون آمد. از سوی دیگر برخی مبارزان ترقی‌خواه که از درون جنبش ۴ ماهه ۱۹۱۹ متولد شده بودند، چند محفل مارکسیستی را در مناطقی نظیر شانگهای بنا نهادند و از ترکیب برخی اعضای این محفل‌ها و کمونیست‌های چینی بازگشته از شوروی کنگره تأسیس حزب کمونیست چین در ژوئیه سال ۱۹۲۱ با شرکت ۱۳ نماینده در شانگهای تشکیل شد و حزب کمونیست چین اعلام وجود کرد.

اولین جلسات این کنگره در یکی از خانه‌های محله اروپائیان شانگهای برگزار شد. اما مشاهده برخی خیرچینان گروه‌گانشهرهای سبز (اینان را بعدتر خواهیم شناخت) در اطراف خانه‌ای که نمایندگان کنگره در آن اجلاس کرده بودند و همچنین نگرانی از تعقیب و مراقبت مأموران اطلاعاتی محله اروپائیان، بقیه جلسات به عرشه یک کشتی تفریحی در بندر شانگهای منتقل شد. در جلسات این کنگره، نمایندگان کمینترن نیز حضور داشتند و با رهنمودهای خود مانع از اتخاذ تصمیمات حاد و نادرست شدند. با این همه کنگره اول مخالف هرگونه همکاری با بورژوازی ملی و جنبش‌های غیرکارگری بود. اما پافشاری کمینترن بر پیگیری شعار و تاکتیک همکاری با همه نیروهای ضداامپریالیست سرانجام مورد توجه حزب کمونیست چین قرار گرفت و در جلسات کنگره دوم (۱۹۲۲) روی آن بحث و گفتگو شد.

مصوبات این کنگره همانند کنگره اول، بر تقدم مبارزات پرولتری بر مبارزات ملی تأکید نمود اما از مبارزه ملی نیز غفلت نورزید. حزب کمونیست در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۲ برای اولین بار اندیشه همکاری با کومین تانگ را رسماً به دستورکار خود وارد کرد و خواستار اتحاد کلیه نیروهای ملی و انقلابی و تشکیل جبهه نبرد مشترک علیه امپریالیسم و فئودالیسم و جنگ سالاران چینی شد. با این همه حزب تا کنگره سوم در ژوئن ۱۹۲۳ هنوز آماده پیشبرد چنین شعارهایی نبود و تقریباً هیچ اعتنائی به دهقانان نداشت. این کمینترن بود که با ارائه

رهنمودهای معینی در تاریخ ۲۴ مه ۱۹۲۳ از اهمیت انقلاب ارضی و نقش دهقانان در انقلاب چین سخن گفت، و حزب را به اتخاذ سیاست های مربوطه تشویق کرد. این توصیه ها مورد توجه مائو قرار گرفت و برای نخستین بار در سال ۱۹۲۶ از اهمیت دهقانان در انقلاب چین سخن گفت (اولیانوسکی، ص ۲۹۳ و ۳۲۵-۳۲۶ و ۳۳۲-۳۳۶).



دکتر سون یات سن

در روز ۱۲ ژانویه ۱۹۲۳ کمیته اجرائی کمینترن تصویب کرد که وظیفه اصلی نیروهای انقلابی و ملی چین، انقلاب ملی علیه امپریالیسم و عمال فئودال آن است. طبقه کارگر نیز همانند کلیه نیروهای وطن دوست در حل مسأله ملی مستقیماً ذی نفع است، اما هنوز به صورت نیروی اجتماعی مطلقاً مستقلی درنیامده و بنا بر این تنها گروه انقلابی ملی قدرتمند چین، حزب کومین تانگ است و هماهنگی میان کومین تانگ و حزب کمونیست برای پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی ضرورت دارد. پشتوانه این قطعنامه، موافقت های دولت

شوروی بود که علاوه بر حمایت از کمینترن، خود نیز نقش بزرگی در نزدیکی میان کومین تانگ و حزب کمونیست چین داشت و همان دولت بود که موافقت دکتر سون یات سن را برای صدور اعلامیه مشترک در ۲۹ ژانویه ۱۹۲۳ جلب کرد. مجموعه این تحولات منتهی به پذیرش اولویت مبارزه ملی نسبت به مبارزه پرولتری، در مصوبات کنگره سوم حزب کمونیست در تابستان همان سال شد.

کودتای چیان کای چک

همکاری های وسیع حزب با کومین تانگ آغاز گردید. این همکاری ها توفیقات فراوانی برای کومین تانگ و حزب کمونیست به همراه داشت. توفیقات حزب کمونیست و پیشروی های آن در برخی مبارزات طبقاتی، به ویژه پس از مرگ دکتر سون یات سن، موجب نگرانی و دلهره بورژوازی کمپرادور و لایه های بالائی بورژوازی ملی چین شد و آنان را به سوی همکاری با فئودالیسم و مماشات با میلیتاریسم ژاپن و جنگ سالاران چینی سوق داد، و ژنرال چیان کای چک را به کودتا علیه اتحاد ضد ژاپنی و سرکوبی خونین حزب کمونیست و جناح چپ حزب کومین تانگ برانگیخت.

نیروهای چیان کای چک و گانگسترها و چاقوکشان آدم کش باندهای سبز و سرخ شانگهای که صاحبان صنعت قاچاق مواد مخدر و فاحشه خانه ها و قمارخانه های شانگهای و هم دستان و متحدان چیان کای چک بودند، در صبح روز ۱۲ آوریل ۱۹۲۷ همچون داس مرگ به جان اعضای اتحادیه های کارگری و حزب کمونیست و جناح چپ کومین تانگ افتادند و هزاران نفر را یک روزه در شهر شانگهای سر بریدند. آنان این کشتارهای خوفناک را در روزهای بعد ادامه دادند و هزاران نفر دیگر را در همان شهر و نقاط دیگر کشتند. در پکن ساختمان سفارت شوروی را اشغال کردند و ۳۵ نفر از رهبران و اعضای سرشناس حزب را که به آن ساختمان گریخته بودند از جمله لی - تائو - چائو دبیر اول حزب کمونیست و دختران نوجوانش را دستگیر کردند و پس از شکنجه های طاقت فرسا، نخست پدر و سپس فی لیس - لی دختر هفده ساله اش را به طرز ویژه جلادان چینی - خفگی تدریجی - اعدام کردند.



این کودتای خونین و تسلط نفرت‌آور چیان کای چک بر چین و استمرار ۲۲ ساله آن، همچون اصابت صاعقه درنده‌خوئی و شناعت بر مردم چین بود و کدام انسانی است که با خواندن کتاب‌های «سرنوشت بشر» و «فاتحان»، هر دو نوشته‌آندره مالرو، از هول آن همه درندگی علیه انسان به وحشت و اشمئزاز و تهوع نیفتد. این کودتای وحشت‌زا از حمایت رهبران محله بین‌المللی شانگهای و به طریق اولی از حمایت دولت‌های غربی نیز برخوردار بود. مسؤولان محله غربی صدها نفر از

دانشجویان و کارگرانی را که به منطقه آنان گریخته بودند، به جلادان چیان کای چک و آدمکشان سبز و سرخ تحویل دادند و آنان نیز همگی را در خیابان‌های شانگهای سر بریدند. پس از آن نیز در برابر چشمان شهوت‌زده ساکنان محله غربیان شانگهای، صدها زن و دختر جوان خانواده‌های اعدام‌شدگان را، به فاحشه‌خانه‌های متعلق به رؤسای باندهای سبز و سرخ فرستادند.

در این کودتا، محافظه‌کارترین اعضای کومین‌تانگ، دانشجویان و روشنفکران دست راستی، زمینداران و ملاکان بزرگ، بورژوازی کمپرادور و بازرگانان و کارخانه‌داران بزرگ متعلق به بالاترین لایه‌های بورژوازی ملی، صاحب منصبان اداری و یک گروه بزرگ فاشیستی به نام پیراهن آبی‌ها که خود را پیروان موسولینی می‌نامیدند، گانگسترها و رؤسای قاچاق مواد مخدر و فاحشه‌خانه‌داری شانگهای و لمپن پرولتاریای آواره شهر از حامیان و همدستان چیان کای چک بودند.

وضع دلخراش چین در حکومت کومین‌تانگ و ژنرال چیان کای چک

حکومت چیان کای چک بر چین، سرشار از زشتی و شناعت بود و شرح مختصری که کازانتراکیس از بعضی صحنه‌های اجتماعی شهر شانگهای و یکی دو روستای چینی در سال ۱۹۳۵ به دست داده، نمودار تمام چین کومین‌تانگ در آن سال‌هاست. تصاویری را که او از مشاهدات خود به دست می‌دهد، آنچنان خارج از تصور است که گویی آن نویسنده بزرگ، خیالاتی آشفته و به‌دور از مقدرات جامعه بشری را به جای واقعیت نشانده است:

در شانگهای هر انسان یک فاضلاب است... در شانگهای پست می‌شوی. هیچ کجا شیرینی انسانی و لبخندی به‌دور از خودخواهی یافت نمی‌شود. انسان‌ها به نیاکان‌شان، گراز و خوک بازگشته‌اند. از میان خیابان‌های اروپایی شانگهای می‌گذری و لرزه بر اندامت می‌افتد. گویی از میان جنگل می‌گذری. چهره‌ها سپید، درهم، تیره و آزمند است. گفتارها، چشمان‌شان آگنده از کشتار و تاراج، می‌دوند، از پله‌ها بالا می‌روند، تجارت می‌کنند. گرگ‌اند. وقتی شب می‌آید به خوک بدل می‌شوند. ددانی گرسنه و آداب‌دان، در شتاب‌اند، چرا در شتاب‌اند؟ زیرا پایان خود را احساس می‌کنند (کازانتراکیس، ص ۴۰-۴۲). هم‌او در باره یکی از دهکده‌های چین و ساکنانش نوشته است: حشیش فرصت کافی دارد تا بدن‌ها تسلی خاطر دهد، تنها لذتی که آنان در این جهان تجربه می‌کنند... تنها حشیش لحظه‌ای می‌آفریند که در آن، ساعت تولدشان را دشنام نمی‌گویند... در این دهکده شوم حتی یک نفر نمی‌توانی خندان ببینی. نه حتی گلی در گلدانی... آفتاب غروب می‌کند، گدایان ژنده‌پوش در خیابان‌ها می‌خزند، زیاله را می‌کاوند؛ هرچه می‌یابند به کمربندشان می‌آویزند. پیرمردان و پیرزنان، جوانان بلند و قوی هیکل، دختران هفت هشت ساله برهنه، جذامیان لنگ با دست‌های خورده شده، کورها یکی پس از

دیگری می‌روند. جمعی می‌سازند و از دهکده می‌گذرند؛ بسیاری از گرسنگی می‌میرند و کنار راه می‌افتند. تعفن و گرسنگی، این دو، بزرگ‌ترین خدایان چین‌اند؛ کنفوسیوس، لائوتسه و بودا این همه پیرو ندارند (همان، ص ۲۰۰-۲۰۲). دولت چیان کای چک بر پایه‌هایی استوار بود که اجزای آن از خیانت و درندگی و فساد همه‌جانبه و قاچاق مواد مخدر و فحشا و بردگی و باندهای گانگستری تشکیل می‌شد و در این میان جایگاه تویوئه شنگ معروف به «توی گوش دراز» سرکرده کارتل جنائی سبز در دولت کومین تانگ مستحکم‌تر از آن بود که تصور شود. او سلطان شهر زیرزمینی شانگهای و رئیس بزرگ‌ترین شبکه قاچاق تریاک و هروئین و آدم‌دزدی و سرقت و خرید و فروش دختران و پسران نوجوان و فاحشه‌خانه‌داری شانگهای بود. قریب نیمی از هزاران نفری که در این شهر به صنعت فحشا مشغول بودند، در اختیار و تحت فرمان او قرار داشتند. به قول خانم ایلونا رالف سوئز، عضو دفتر اطلاعات ضد تریاک مستقر در ژنو- تشکیلاتی که با جامعه ملل همکاری داشت- تویوئه شنگ در مجموع قدرتمندترین مرد چین و آمیخته‌ای از آل‌کاپون و راکفلر، تأمین‌کننده منابع مالی تولید تریاک در چین، واردکننده تریاک به این کشور و شریک شبکه‌های بین‌المللی قاچاق مواد مخدر بود، و این شوخی مهوع را ببینید: او تا پایان عمر دولت کومین تانگ، سرپرست اداره مبارزه با تریاک در چین بود (سیگریو، ص ۲۲۰-۲۲۲ و ۴۷۷-۴۷۸ و ۶۰۱).

چیان کای چک کم‌ترین اعتقادی به آزادی بیان و عقیده نداشت. به همین سبب دستور داده بود تا چهار نویسنده جوان عضو انجمن «لیگا» را، که همگی پیروان لوسون، نویسنده بزرگ و سرشناس چینی بودند، در یکی از شب‌های فوریه سال ۱۹۳۱ اعدام کنند (روله، ص ۲۴۵) و در سال ۱۹۳۶ دستور داد تا شش نویسنده معترض چینی را زنده به‌گور کنند (سیگریو، ص ۵۵۰). به دستور او در سال ۱۹۴۶، ون بی- دوا، شاعر معروف چین را ترور کردند و از همین سال قانونی را به اجراء گذاشتند که مطابق آن نویسندگان هر عریضه‌ای که بیش‌تر از ۱۰ امضاء داشت، اعدام می‌کردند (شنسو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۲۹۲).

در حکومت چیان کای چک، پاهای تغییر شکل یافته صدها هزار زن و دختر چینی همچنان بسته مانده بود و گروه بی‌شماری از دختران در ایام دولت کومین تانگ، به سرنوشت تلخ پابستگی و ازدست دادن این عضو حیاتی بدن مبتلا شدند و میلیون‌ها زن و دختر در همین دوران برای ازدواج اجباری به فروش رفتند و هزاران هزار زن و دختر جوان در فاحشه‌خانه‌های متعلق به سران کومین تانگ زندانی شدند.

چین پس از کودتای چیان کای چک در آوریل ۱۹۲۷

عملیات خونین چیان کای چک و گانگسترهای شانگهای علیه انقلاب منتهی به اضمحلال قدرت ترقی خواهان در شانگهای و سپس در نقاط دیگر گردید و حزب کمونیست ناگزیر به مناطق دوردست مهاجرت کرد و جماهیر شورائی خود را در برخی مناطق جنوب و شمال برپا نمود. در همین سال‌هاست که رهنمودهای کمینترن برای سوق دادن فعالیت‌های حزب به روستاها و به میان دهقانان و بسیج دهقانان برای مبارزه با دولت کومین تانگ و رژیم فئودالی روستاهای چین، که بعدها به نظریه محاصره شهرها توسط روستاها موسوم شد، مورد قبول و پذیرش حزب و رهبری آن بویژه مائوتسه تونگ قرار گرفت (اولیانوسکی، ص ۳۷۱). دولت کومین تانگ تا راهپیمائی بزرگ ارتش سرخ از جنوب به شمال، به تقریب هیچ جنگی با متجاوزان ژاپنی نداشت و در برابر تجاوزات و حملات ژاپن تنها به اعتراض و رجوع به جامعه ملل بسنده می‌کرد، اما با تمام قوا به جنگ با ارتش سرخ می‌رفت. ماشاات‌های چیان کای چک با تجاوزات ارتش ژاپن بسیاری از وطن‌دوستان چین را که در عین حال مخالف حزب کمونیست و موافق کومین تانگ بودند، ناامید کرده بود و به تدریج موجب گرایش بسیاری از آنان به ارتش سرخ شد. کومین تانگ از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ بالغ بر پنج حمله بزرگ به مناطق تحت تصرف حزب کمونیست چین

یو گونگ، نشانه تفکر عالی و بلندپروازی در برداشتن
موانع از راه زندگی انسان در افسانه‌های چینی



در جنوب انجام داد که چهار جنگ آن در سال‌های ۱۹۳۰ و ۳۱ و ۳۲ با شکست و فرار نظامیان کومین تانگ همراه بود. اما حمله پنجم که در سال ۱۹۳۴ و با هدایت ژنرال‌های بلندپایه آلمانی به نام‌های فون سیکت و فون فالکن هاوزن - فرماندهان مستشاران آلمان هیتلری در ارتش کومین تانگ - صورت گرفت، به پیروزی کومین تانگ منتهی شد. پس از این بود که راهپیمایی بزرگ ارتش سرخ و اعضای حزب کمونیست چین از جنوب به شمال غرب و سپس به شمال چین آغاز شد و پس از ۳۷۴ روز - از ۱۳ اکتبر ۱۹۳۴ تا ۲۲ اکتبر ۱۹۳۵ - در مرزهای

مغولستان به پایان رسید. راهپیمایان روزانه بین ۳۵ تا ۴۰ کیلومتر پیش می‌رفتند و به این ترتیب قریب ۱۲ هزار کیلومتر راه را پشت سر نهادند و از موانع طبیعی گوناگون - اعم از کوه‌های بلند و دره‌های عمیق و رودخانه‌های خروشان و جنگل‌های مخوف و صحراهای سوزان - و موانع اجتماعی و نظامی متعدد همچون راه‌بندان‌های نظامیان دولتی و قوای ملاکان طرفدار کومین تانگ - عبور کردند و در مرزهای مغولستان قرار گرفتند. ارتش سرخ چین با این راهپیمایی غرورآفرین، حماسه‌ای خلق کرد که بیش از هر چیز دیگری یادآور اسطوره‌های محیرالعقول است. این حماسه، با تلفات بسیار همراه بود اما اگر انجام نمی‌شد تلفاتی به مراتب بیشتر می‌داشت. علاوه بر آن شاید مردم چین هیچگاه روی آزادی و عدالت و آسودگی و استقلال و آبادی را در میهن خود نمی‌دیدند.

ارتش سرخ پس از این با دو خصم بزرگ یعنی کومین تانگ و ارتش ژاپن در جنگ و ستیز شد و به همین سبب علیرغم گرایش مضاعفی که در میان برخی روستائیان برای پیوستن به ارتش سرخ پیش آمده بود و سهولت دستیابی به تجهیزات شوروی و با وجود کاهش توانائی‌های کومین تانگ در پیشبرد جنگ علیه ارتش سرخ، برخی شکست‌ها دامنگیر ارتش سرخ شد و اوضاع را تا حدودی بحرانی کرد. اما حادثه هسیان این روند را متوقف نمود و دوران پیشروی‌های حزب و ارتش سرخ چین آغاز گردید. در دسامبر ۱۹۳۶ چیان کای چک توسط چانگ هسونه - لیانگ، جنگ سالار منطقه هسیان که از مماشات دولت چین در برابر ژاپن و خودداری چیان کای چک از مقابله با عملیات ارتش ژاپن ناراضی و خشمگین بود، بازداشت شد و تا آستانه اعدام پیش رفت. همه مخالفان چیان کای چک و از جمله حزب کمونیست خواهان اعدام او شدند. اما دولت شوروی و کمینترن که هنوز میزان نفوذ کومین تانگ و چیان کای چک را قابل ملاحظه می‌دانستند و همچنین مرگ او را موجب تقویت بیشتر طرفداران ژاپن در کومین تانگ و تسلط آنان بر چین و تشکیل یک اتحاد قدرتمند ارتجاعی - امپریالیستی در شرق دور می‌دیدند، با اعدام چیان کای چک مخالفت کردند و با مداخله به موقع در ماجرا و ترغیب حزب کمونیست به مداخله و جلوگیری از اعدام چیان کای چک، مانع از پیشرفت طرح و برنامه طرفداران ژاپن در دولت شدند و بار دیگر چیان کای چک به ریاست دولت بازگشت. این بار او با تشکیل جبهه متحد ضد ژاپنی موافقت کرد و از این سال تا پایان جنگ جهانی دوم و شکست ژاپن و خروج ارتش آن کشور از چین، مناسبات متناقضی میان ارتش سرخ و دولت کومین تانگ برقرار شد که اغلب صلح‌آمیز و گه‌گاه خصمانه بود. اما یک طرح و برنامه همواره روی میز کار چیان کای چک قرار داشت: جلوگیری از توسعه مناطق شورائی تحت نظارت ارتش سرخ چین (شنسو، ج ۳، ص ۵۷-۱۹۷، فاستر، ج ۲، ص ۴۵۰-۴۵۲ و ۴۹۷-۴۹۸ و ۵۱۸-۵۱۹ و ۶۵۶-۶۵۷، اولیانوسکی، ص ۷۴-۴۰۱، سیگرو، ص ۲۸۸-۵۰۴).

دولت شوروی در فاصله سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۵ تنها کشوری بود که بیشترین کمک‌ها را در اختیار جمهوری چین

و دولت کومین تانگ نهاد. شوروی مشوق خستگی ناپذیر همکاری کمونیست‌های چین با حزب کومین تانگ و دولت سون یات سن و همچنین دولت چیان کای چک بود و به دلیل پایبندی به این سیاست‌ها مورد شماتت دولت و حزب کمونیست چین قرار داشته است. برخی از چینی‌ها هنوز استالین را از بابت پافشاری‌هایش برای همکاری با کومین تانگ نبخشیده‌اند (شسنو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۶۶ و ۶۷ و ۷۵ و ۷۷ و ۹۶ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۲۷۷ و ۲۹۵، ج ۴، ص ۱۲، سیگرو، ص ۴۸۹-۵۰۴).

شوروی برای حمایت از دولت چین در جنگ با ژاپن - از سال ۱۹۳۷ تا سال ۱۹۴۱ - بالغ بر ۲۵۰ میلیون دلار آمریکائی و هزار هواپیما و ۲ هزار خلبان در اختیار آن دولت قرار داد و ۲۴ لشکر دولتی چین را با سلاح‌های شوروی مجهز کرد. در این میان بالغ بر یک صد نفر از خلبانان ارتش سرخ شوروی در جنگ‌ها علیه ارتش ژاپن کشته شدند. این آمار و ارقام را با میزان حمایت‌های دولت آمریکا از چین در برابر ژاپن مقایسه کنید: دولت آمریکا از همان زمان تا سال ۱۹۴۵ که دوران جنگ همه مردم چین با ژاپن بود، فقط ۱۷۰ میلیون دلار به چین کمک کرده بود (شسنو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۲۰۷، فونتن، تاریخ جنگ سرد، ج ۱، ص ۱۱۸، کالیستوف، ص ۷۷۰). به نوشته برخی مورخان، دولت کومین تانگ با وجود اینکه ضد کمونیست بود، قسمت اعظم قدرت تشکیلاتی و نظامی‌اش را از کمونیسم بین‌الملل کسب می‌کرد (استفان لئونگ، ص ۴۵۹-۴۶۰) و با وجود چنین حقایقی، برخی روشنفکران خودفروخته نظیر کارل آگوست ویتفولگ، دولت شوروی را یکی از عوامل وخامت وضع چین در فاصله دو جنگ می‌نامند و در همان حال، بی‌شرمانه تجاوزات مکرر و مستمر امپریالیسم ژاپن به چین را که از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۴۵ - بالغ بر ۵۰ سال - ادامه داشته است، و کشتار میلیون‌ها نفر از مردم غیر نظامی چین به دست ژاپنی‌ها را مسکوت می‌گذارند. ویتفولگ تنها به ذکر مانیتیک‌گونه این نکته بسنده می‌کند که: ژاپنی‌ها با اشغال بنادر تجاری و شهرهای صنعتی، طبقه متوسط نوین چین را تضعیف کرده بودند (ص ۶۶۶-۶۶۷).

امپریالیسم ژاپن در چین

دولت ژاپن از همان سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۱ که مناطق بزرگی از شرق و شمال شرق و منچوری را تصرف کرده بود، سیاست اربعابی را در پیش گرفت که در اصطلاح «سانکوسی ساکو»، به معنی «سه همه» خلاصه می‌شد و منظور از آن «کشتن همه کس، سوزاندن همه چیز، و نابودی همه جا» بود (شسنو، ج ۴، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۶۲). ژاپنی‌ها در عملیات خود علیه چین، علاوه بر اهداف نظامی، تنبیه مردم غیر نظامی را نیز در نظر داشتند و نظامیان ژاپنی در این گونه عملیات تا نهایت بی‌رحمی پیش می‌رفتند. اینان در سال ۱۹۳۸ فقط در عملیات جنگی منطقه چین هوا، در طول سه ماه بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر از نظامیان و غیر نظامیان چینی را کشتند (هویت، ص ۴۵۵ و ۴۵۶). در ماه‌های اوت - اکتبر ۱۹۴۱ فقط در منطقه جین - چا - جی که تا آن زمان در اختیار نیروهای حزب کمونیست بود، قریب ۱۵ هزار خانه را سوزانیدند و ده‌ها

دولت ژاپن با موافقت امپراتور هیروهیتو، آزمایشگاه‌های متعددی را برای تولید پنهانی سلاح‌های میکروبی و شیمیایی در خاک چین به راه انداخت و هزاران نفر از اسیران جنگی و کمونیست‌ها و روس‌های سفید متواری و مردم آواره و بی‌خانمان را همچون خوکیچه‌های آزمایشگاهی به کار گرفت و اجساد شکنجه دیده آن مردم بی‌پناه را در امواج بی‌پایان دردها و رنج‌های طاقت‌فرسا و غیرقابل تحمل رها کرد و اسلحه به‌دست آمده را بارها علیه مردم و نظامیان چینی به کاربرد و در تعدادی از این گونه عملیات، حتی بعضی واحدهای نظامی خود را نیز بی‌نصیب نگذاشت.

هزار نفر را به منچوری فرستادند و هزاران نفر از مردم غیر نظامی را کشتند. آنان در پاک سازی دشت خه بی مرکزی از نیروهای حزب کمونیست در ماه مه ۱۹۴۲، بیش از ۵۰ هزار نفر از مردم را به قتل رسانیدند و اسیر کردند (شسنو، ج ۴، ص ۲۶۲).

ژاپنی ها در عملیات تصرف شهر نانکن (نانجینگ) - مرکز ایالت کیانگسو بر ساحل رودخانه یانگ تسه و پایتخت دولت چین- در دسامبر ۱۹۳۷ چنان کشتاری از مردم به راه انداختند که با آن مقیاس، در هیچیک از جنگهای تاریخ بشر سابقه نداشته است. به همین سبب بعضی از گزارشگران و مورخان اروپا و آمریکا آن را یکی از شرارت بارترین پیروزی های تاریخ توصیف کرده اند (هویت، ص ۲۹۰). نظامیان ژاپنی در طول ۵۰ روز، قریب ۳۰۰ هزار نفر از مردم شهر را با گلوله باران های بی هدف و تیرباران های دسته جمعی و سربردن ها - که بسیاری از موارد آن تمرین و تفریح بود- و مثله کردن و سوزانیدن و قطعه قطعه کردن و حلق آویختن و زنده به گور کردن و غرق کردن در رودخانه و تمرین کشتن در جنگ تن به تن با سرنیزه و شمشیر، به قتل رسانیدند. سربازان و نظامیان درنده و خونخوار ژاپنی در این روزها به دستور فرماندهان خود، هر تنابنده ای را که در شهر نانکن یافتند، به قتل رسانیدند و برای ارضاء هوس های حیوانی خود هر زن و دختری را که دیدند، از کوچک تا بزرگ، به آنان تجاوز کردند و بسیاری از پدران و پسران و برادران را واداشتند تا در برابر چشم آنان به دختران و مادران و خواهران خود تجاوز کنند. برخی از مستشاران نظامی آلمان نازی که در همان ایام همراه ارتش ژاپن بودند، در گزارش های خود علاوه بر اعمالی که در بالا گفته شد، به اخته کردن مردان و بریدن اعضای بدن و اندام های جنسی زنان و مردان و سوزانیدن آدمیان زنده و فرو کردن حلقه های آهنین بر زبان و دهان مردم و آویختن شان از نقاط مرتفع و در خاک کردن مردم در گودال ها تا کمر و فرستادن سگ های شپرد آلمان به جانب آنان برای پاره پاره کردن شان اشاره کرده اند. این مستشاران نظامی که با وحشت به این مناظر می نگریستند، در میان خود، اعمال ژاپنی ها را حیوانیت ماشینی نام داده بودند (چانگ، همه کتاب، نظیر صفحات ۵۰-۵۱ و ۲۳۷ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۳۳۰. شسنو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۲۰۵. بر، هیرو هیتو، ص ۲۲۹-۲۳۳. بر، آخرین امپراتور، ص ۲۴۷-۲۵۱. هویت، پیکار بزرگ، ص ۲۷۸-۲۷۹ و ۲۸۹-۲۹۰).

اعمال ارتش ژاپن در نانکن - همچون نمونه ای از بدترین جنایات ضد بشری - آنچنان زجر آور و نفرت انگیز بود که حتی مطالعه آنها نیز خون را در رگ های آدمی منجمد می کند و آنچنان هراس آور بود که حتی خاطراتش - هشتاد سال پس از آن حادثه - وحشت و ترس به همراه دارد. آنچنان که آیریس چانگ مورخ چینی تبار آمریکائی و مؤلف کتاب « نانجینگ؛ شرح جنایات ژاپن در چین»، پس از انتشار کتاب خود، از همان بابت آنچنان دچار توهم شد که از بیم انتقام جوئی احتمالی ناسیونالیست های ژاپنی، در نوامبر سال ۲۰۰۴ خود را کشت (چانگ، ص ۳۲۷-۳۳۲). گزارش آیریس چانگ و سایر مورخان از ددمنشی های ژاپنی ها در چین حقیقتاً ترس آور است: آزمایش های پزشکی بر روی اسیران جنگی، رفتار حیوانی با زندانیان به هنگام احداث راه آهن سیام-برمه. مرگ زندانیان بر اثر گرسنگی و بیماری و خستگی ناشی از کار برده وار، پمپاژ آب به دهان و دماغ زندانیان تا پاره شدن روده ها. آویزان کردن اسیران از میچ دست و بازو تا زمان پاره شدن مفاصل. واداشتن زندانیان به زانو زدن بر روی اشیاء نوک تیز، واداشتن زنان زندانی به نشستن بر روی بخاری های داغ ذغال سنگی، بستن زندانیان به درخت و چرخیدن به دور آنان با شلاق و کتک زدن تا سرحد مرگ، کشیدن ناخن های دست ها و پاها، شکنجه با شوک برقی، واداشتن زندانیان به خوردن گوشت فاسد زندانیان مرده، تشریح زنده زندانیان.

ژاپنی ها پس از تصرف شبه جزیره باتان در ساحل شرقی فیلیپین، بیش از ۹۰ هزار نظامی آمریکائی مستقر در فیلیپین را اسیر کردند و آنان را با یک راهپیمائی یک صد کیلومتری تا اعماق جنگل های گرم و سوزان پیش بردند و در نتیجه بالغ بر ۸ هزار نفرشان فقط در ضمن همان راهپیمائی درگذشتند و اکثر باقیماندگان را برای کار اجباری

به ژاپن فرستادند و اغلب آنان همانجا درگذشتند.

رفتار ژاپنی‌ها نسبت به اسیران خود بسیار وحشیانه‌تر از نازی‌ها بود. در اروپا از هر ۲۵ اسیر جنگی آمریکائی در اردوگاه‌های آلمانی، فقط یک نفر در اسارت جان داده بودند. اما در اردوگاه‌های ژاپنی، از هر سه تن اسیر جنگی یک نفر جان خود را از دست داده بود. (چانگ، ص ۲۵۳، ۲۵۴ و ۳۳۰)

ددمنشی‌های میلیتاریسم ژاپن در چین حد و مرزی نمی‌شناخت و همه چینیان را - به استثنای مزدوران شان - در برمی‌گرفت. اما تنها دهقانان و سپس معدود کارگران چینی بودند که بیشترین شکنجه‌ها و کشتارها و گرسنگی‌ها و بیشترین تلفات انسانی را تحمل کردند. زمین‌داران و مالکان ارضی - همان دیجوها- نیز در خدمت ژاپنی‌ها بودند و در روستاها، پایگاه اصلی همکاری با ژاپنی‌ها را تشکیل می‌دادند. اما توده‌های دهقانی و کارگران روستائی و شهری در متصرفات ژاپن، ناگزیر بودند که همچون بردگان، تا سرحد مرگ برای ژاپنی‌ها کارکنند و خود با گرسنگی‌های طولانی و بیماری‌های ساده بمیرند (شسنو، ج ۴، ص ۲۲۶ و ۲۲۷).

هیچکس نمی‌داند چند میلیون چینی بر اثر عملیات ژاپنی‌ها جان باختند، ولی برخی مورخان این تعداد را بیشتر از ۱۰ میلیون نفر (گرانویل، ص ۵۲۰) و برخی دیگر تعدادشان را بین ۳ تا ۱۳ میلیون نفر (تیلور، جنگ جهانی دوم، ص ۴۰۱) و عده‌ای نیز بیش از ۱۵ میلیون نفر می‌دانند. نفرت آور اینکه اغلب این مظلومان بر اثر گرسنگی و بیماری‌های ناشی از گرسنگی نابود شدند.

دولت ژاپن با موافقت امپراتور هیروهیتو، آزمایشگاه‌های متعددی را برای تولید پنهانی سلاح‌های میکروبی و شیمیائی در خاک چین به راه انداخت و هزاران نفر از اسیران جنگی و کمونیست‌ها و روس‌های سفید متواری و مردم آواره و بی‌خانمان را همچون خوکچه‌های آزمایشگاهی به کار گرفت و اجساد شکنجه دیده آن مردم بی‌پناه را در امواج بی‌پایان دردها و رنج‌های طاقت‌فرسا و غیرقابل تحمل رها کرد و اسلحه به دست آمده را بارها علیه مردم و نظامیان چینی به کاربرد و در تعدادی از این‌گونه عملیات، حتی بعضی واحدهای نظامی خود را نیز بی‌نصیب نگذاشت. (بر، همان، ص ۲۳۴-۲۴۲)

جنگ میلیتاریسم ژاپن با چین در آن زمان، بزرگ‌ترین جنگ جهان و یکی از ویرانگرترین جنگ‌های دنیا و مملو از بیرحمانه‌ترین اعمال و بدترین کشتارها و حیوانی‌ترین تجاوزات سربازان مهاجم بیگانه علیه مردم مغلوب



نقاشی از مائو زیاوتشی در جنگ کائوگشای محل اولین شورای دهقانی و مهد انقلاب چین

بود (گرنویل، همان، ص ۴۸۱ و ۴۸۳) و آنچه‌ان شقاوت‌هایی در خود داشت که داستان «امپراتوری خورشید» نوشته جیمز گراهام بالارد، تنها یک صحنه پیش پا افتاده از آن است. ژاپنی‌ها در چین آن چنان جهنمی ساخته بودند که حتی در تصاویر «کمدی الهی» دانتته نیز نمی‌گنجد و اگر این جهنم با الفاظی توصیف شود که ویتفولگ به کار برده، تصویری از بهشت به دست می‌آید که تنها از جوی‌های شیر و شراب و عسل آن کاسته شده است.

ضرورت‌های تشکیل جبهه متحد ضد ژاپنی در چین

اوضاع هراس‌آوری را که ارتش و دولت و سرمایه‌داری ژاپن در چین فراهم آورده بودند به خودی خود هر انسان و سازمان سیاسی ترقی‌خواه و هر دولت انقلابی را به ویژه هنگامی که خود مستقلاً قادر به دفع چنین جنایاتی نیست، به جلب همکاری متحدانی ترغیب می‌کند که ممکن است در سطوح متفاوتی قرار داشته باشند. برخی از آنان شاید تا پایان کار از اتحاد خارج نشوند و برخی دیگر نیز نیروهای ناپیگیر و نامناسب، ریاکار و ناپایدار و در نهایت خیانت‌پیشه باشند. چیان کای چک نیز بی‌گمان از هم‌اینان بود، اما با یک تفاوت بسیار مؤثر و معنی‌دار. او سرکرده همه نیروهای بود که می‌بایستی در جبهه متحد ضد ژاپنی شرکت نمایند و در عین حال فرمانده قتل‌عام صدها هزار نفر از وطن‌دوستان و آزادی‌خواهان و انقلابیون سوسیالیست. به همین سبب، جلب موافقت اعضای حزب و ارتش سرخ و اتباع جماهیر شورائی شمال چین برای همکاری با کومین‌تانگ سخت‌تر از آن بود که تصور شود. چنین کاری مستلزم یک فداکاری عظیم و یک انعطاف بزرگ و یک آمادگی روانی عمیق بود. زیرا همه اعضای حزب و ارتش سرخ هر کدام‌شان یک یا چند نفر از بستگان و یاران خود را در جنگ با کومین‌تانگ و یا در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های آن رژیم از دست داده بودند. این دگرگونی عاجل از ضرورتی برمی‌خاست که تجاوز ارتش ژاپن و سلب استقلال از کشور و ملت چین و بهره‌کشی حیوانی از زحمتکشان کشور و امحاء نفوس میلیون‌ها انسان بی‌پناه با خود داشت. تشکیل جبهه ضد ژاپنی در چین یک ضرورت عاجل بود و به دلیل پایبندی حزب کمونیست و ارتش سرخ به منافع و مصالح مردم چین و پشتیبانی جبهه جهانی انقلاب از آن، بیشترین منفعت و سودمندی را برای آنان و برای مردم چین به همراه داشت. جمعیت جماهیر شورائی چین در اواخر جنگ با ژاپن، بالغ بر یک صد میلیون نفر شده بود و تعداد نفرات ارتش سرخ نیز به ۹۰۰ هزار نفر رسید و تعداد اعضای حزب کمونیست از یک میلیون و دویست هزار نفر گذشت (اولیانوسکی، ص ۴۰۰-۴۰۱). این توفیقات بی‌تردید محصول تشکیل جبهه متحد ضد ژاپنی بود.

وضع کومین‌تانگ پس از اخراج ژاپن از چین

دولت کومین‌تانگ به رهبری چیان کای چک در طول حیات خود و به ویژه در سال‌های پس از خروج ژاپن از چین، به ماشینی خون‌آشام تبدیل شده و هر شکلی از جنایت و خیانت علیه مردم را آزموده بود. رهبران این دولت و به ویژه چهار خانواده بزرگ چک، سونگ، کونگ، چن، در سال‌های حکومت خود از طریق مشارکت با سرمایه‌داران خارجی و دلالتی برای آنان و تصاحب بخش بزرگی از کمک‌های مالی آمریکائیان و راهزنی‌های بی‌پایان و تشکیل کارتل‌های جنائی و به ویژه تصاحب همه اموال و تجهیزات که ژاپنی‌ها پس از جنگ در چین به جا گذاشته بودند، بزرگ‌ترین ثروتمندان چین شده بودند و مالکیت ۷۰ تا ۸۰ درصد تمام تولیدات صنعتی چین را در اختیار داشتند (سنسو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۲۷۸ و ۲۸۹، سیگریو، خاندان سونگ، ص ۶۰۰-۶۰۵)، و اتفاقاً هم‌اینان بودند که به دنبال خروج ژاپن از چین، با تسلط بر دولت و اقتصاد کشور، طبقات متوسط یعنی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی چین را از بخش‌های سودآور اقتصاد محروم کرده بودند و مانع اساسی تقویت و ترقی

مائو تسه تونگ



طبقه متوسط در چین می‌شدند (شسنو، ج ۴، ص ۳۵). اینان با اعمال خود، تورمی بر چین تحمیل کرده بودند که در جهان نظیر نداشت (شسنو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۲۳۴ و ۲۸۹ و ۳۱۳). در زمانی از سال‌های آخر حکومت کومین تانگ، قیمت هر دلار آمریکائی به ۱۱ میلیون دلار چینی رسیده بود (سیگریو، خاندان سونگ، ص ۶۰۱).

جان گرنویل درباره حکومت چیان کای چک می‌نویسد: ... تصویری که غرب از دموکراسی جمهوری چین داشت، از واقعیت دور بود. رژیم چیان کای چک، رژیمی توتالیتر با دارودسته‌ها و پلیس تروریست بود و ارتش آن از راه ترس و انضباط خشن سرپا می‌ایستاد. چیان کای چک از راه خشونت و فساد بر کشور حکومت می‌کرد و به خود می‌بالید که شگردهای حکومت کردن را از موسولینی و هیتلر تقلید کرده است و مشاوران نظامی آلمانی در ارتش او خدمت می‌کردند

(تاریخ جهان در قرن بیستم، ص ۳۷۱). آنچه را که مورخان درباره چیان کای چک بیان داشته‌اند، ژنرال جوزف وارن استیلول - عالی‌ترین مقام نظامی آمریکا در آسیا و مشاور و همکار چیان کای چک از سال ۱۹۴۲ تا سال ۱۹۴۴ - به صورتی شفاف تر باز گفته است: بدکارهٔ پیر متلون المزاج حقه‌باز غیر قابل اعتماد (سیگریو، خاندان سونگ، ص ۵۹۱) و رهبر حکومتی با حزب واحد که بر یک گشتاپو و سرویس مخفی حزبی تکیه دارد. او اکنون یک اس - اس با ۱۰۰ هزار عضو تدارک دیده است (شسنو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۲۳۳). پلیس چیان کای چک به راستی همانند اس - اس بود و دای لی (تائی لی)، فرمانده آن نیز یک هیملر برای چیان کای چک به شمار می‌آمد و فرمانده همه ترورهای و جنایات سیاسی او بود. به دستور او هر منتقدی را - حتی وفادار به دولت کومین تانگ - در مراکز پلیس مخفی شکنجه می‌کردند و سرشان را می‌بریدند و از گرسنگی می‌کشتند و در اردوگاه‌های کار اجباری که تحت فرمان دای لی بود، به هروئین معتاد می‌کردند (سیگریو، ص ۵۵۸ - ۵۶۰).

این رژیم ساختار و سازمانی شبیه فاشیسم اروپائی و لیبرالیسم شبه فاشیستی آمریکائی داشت و بسیاری از ناظران آن را با دولت‌های هیتلر و موسولینی و آتاتورک مقایسه می‌کردند. تئودور وایت مخبر مجله «لایف» در اول ماه مه ۱۹۴۴ نوشته بود که رهبری فاسد حاکم بر حزب کومین تانگ، بدترین ویژگی‌های انکیزاسیون اسپانیائی و «تامانی هال» نیویورک را در خود دارد (شسنو، ج ۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۷، سیگریو، ص ۵۸۹). ژنرال جورج مارشال - وزیر امور خارجه سابق و سفیر وقت آمریکا در چین - و بعضی دیگر از نمایندگان عالی‌رتبه آمریکائی در چین، از بیان انتقادات تند خود علیه چیان کای چک پرهیز نداشتند (همان، ص ۲۷۹). آخر آمریکائی‌ها به روشنی می‌دیدند که کمک‌های آنان در اروپای غربی، به ثروت ملی تبدیل شده و در خدمت بازسازی اقتصادی قرار گرفته است، اما بخش بزرگی از ۴ میلیارد دلار پولی را که در سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۴۸ به دولت چین داده بودند (شسنو، تاریخ چین، ج ۳، ص ۲۹۷، سیگریو، ص ۶۱۳) به خانواده‌های چیان کای چک و سونگ و کونگ و چن و سران حزب و ارتش و دولت کومین تانگ و رؤسای کارتل‌های جنائی سبز و سرخ رسیده است (آزکان، ص ۳۹).

ترومن رئیس جمهوری آمریکا در یکی از اظهاراتش در باره فساد رهبران چین به همکارانش در کاخ سفید گفته بود که دست‌کم یک میلیارد دلار از کمک‌های آمریکا به رژیم چیان کای چک، هم اکنون در بانک‌های

نیویورک خوابیده است و پس از چند هفته معلوم شد که این مبلغ قریب دو میلیارد دلار بوده است. او در گفتگو با مرلی میلر، نویسنده آمریکائی راجع به رهبران چین و دولت کومین تانگ، گفته بود که آن لعنتی‌ها، همگی دزد هستند (سیکریو، ص ۶۱۳-۶۱۴ و ۶۱۸). حکومت کومین تانگ بر چین از سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ و به‌ویژه پس از شکست ژاپن در سال ۱۹۴۵، بدترین وضع ممکن برای مردم این کشور بود و حدودی از این کیفیت را جان گرنویل به‌روشنی و به‌خوبی بازگفته است: جنگ به رشد کمونیسم کمک کرد و عدم صلاحیت، فساد و بی‌لیاقتی کومین تانگ و رهبری چیان کای چک را نیز آشکار ساخت و تورم شدید، اقتصاد کشور را به ویرانی کشید. توده‌های عظیم مردم چین هرگونه اعتمادی را به رژیم کومین تانگ از دست داده و در اشتیاق پایانی برای قحطی و مرگ و جنگ داخلی بودند (تاریخ جهان در قرن بیستم، ص ۷۶۲-۷۶۳).

دولت کومین تانگ چنین بی‌لیاقتی‌هایی را حتی در سال‌های فعالیت جبهه ضد ژاپنی نیز از خود نشان داده بود. ارتش کومین تانگ در سال ۱۹۳۸ برای جلوگیری از پیشرفت ارتش ژاپن، مسیر رودخانه زرد (هوانگ هو) را تغییر داد تا خود را حفظ کند و به این ترتیب منطقه‌ای به مساحت تقریبی ۵۲ هزار کیلومترمربع را غرق در آب کرد. این اقدام دولت کومین تانگ، فاجعه انسانی بزرگی به دنبال داشت زیرا بیش از ۹۰۰ هزار نفر از مردم حاشیه رودخانه زرد در آب غرق شدند (شسنو، ج ۳، ص ۲۰۵، دائرةالمعارف فارسی، ذیل مدخل هوانگ هو).

کومین تانگ و دولت چیان کای چک و هم‌دستان‌شان در ویرانی اقتصادی و گسترش مهیب و بی‌پایان فساد مالی و نابودی بنیه اقتصادی طبقه متوسط چین که یکی از آخرین موارد آن تقلبات، داستان یوان طلا بود، سهمی اساسی داشتند و جریان دائمی ورشکستگی رو به افزایش طبقه متوسط چین را که در تمام سال‌های حکومت چیان کای چک ادامه داشت، به حدود بی‌بازگشت رسانیدند (سیکریو، ص ۵۹۴ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳).

چیان کای چک پیش از فرار به تایوان، ده‌ها میلیون دلار طلای بانک چین را به سرقت برد و سربازانش پیش از آنکه او به جزیره تایوان بگریزد، قریب ۳۰ هزار نفر از مردم تایوان را کشتند تا آن جنایتکار خون‌آشام در قصری زیبا، آرام آرام به خرفتی مبتلا شود (سیکریو، خاندان سونگ، ص ۶۲۳-۶۲۵). کومین تانگ در جنگ با وطن‌خواهان چین مغلوب شد زیرا هرگونه جاذبه‌ای را برای مردم چین از دست داده بود و علت آن نیز چیزی نبود جز: دست کشیدن آن حزب و دولت از برنامه مدرنیزاسیون و تجدید حیات چین (هابسام، عصرنهایت‌ها، ص ۵۹۵) و کوشش برای تبدیل آن مملکت عظیم به تیول خود و زائده امپریالیسم بین‌المللی.

طرفداران استعمار و امپریالیسم تا همین اواخر، چین را قربانی کمونیسم می‌نامیدند و حضور ویرانگر غرب و زبان‌های غیرقابل جبران آن را بر چین، فرصت‌های طلائی برای اصلاح امور چین توصیف می‌کردند (ویتفولگ، ص ۶۶۶-۶۶۷). به کتاب‌های گوناگون تاریخ

چین بنگرید تا ببینید آنچه را که این کسان و به‌ویژه کسی همچون ویتفولگ، فرصت دگرگونی و نشانه‌های ترقی نسبی چین نامیده، چه گنداب متعفن‌تری بوده است. به مطالب همان کتاب‌ها و ده‌ها کتاب و مقاله دیگر که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، توجه کنید تا دریابید که چه هیولاهای خوفناکی در این گنداب شناور بودند. آری کومین تانگ آن چنان منفور بود که حتی نگهبانان‌اش نیز از



او اشمئزاز داشت و چون رهایش کرد، در چشم بهم زدنی فروریخت.

سرانجام جبهه ضدامپریالیستی چین و انحلال آن به دست کومین تانگ، با حمایت دولت آمریکا

پس از شکست ژاپن، حزب کمونیست در اوت ۱۹۴۵ با انتشار بیانیه‌ای، طرح یک دموکراسی جبهه‌ای توده‌ای را اعلام نمود و از کومین تانگ خواستار حمایت از این طرح و برنامه شد. مائو قریب یک ماه در پکن اقامت داشت و ملاقات‌های مکرر با چیان کای چک انجام داد تا او را به اجرای چنین طرحی قانع کند، اما او هیچ اعتقادی به این‌گونه از حکومت‌ها نداشت و در سال ۱۹۴۶ با حمایت‌های وسیع دولت ایالات متحده آمریکا، جنگ با ارتش سرخ را آغاز کرد. دولت آمریکا پیش از این بالغ بر ۵۴۰ هزار سرباز خود را به متصرفات سابق ژاپن در چین فرستاد و ۵۶ هزار تفنگدار دریائی خود را در اختیار دولت چیان کای چک نهاد تا ارتش او را که پیش از این توسط مستشاران آلمان نازی تربیت می‌شد، برای جنگ با جماهیر شورائی چین آماده کنند. هم‌چنین هزاران نظامی ژاپنی که هنوز در چین باقی مانده بودند، به خدمت کومین تانگ درآمدند و در جنگ‌ها علیه ارتش سرخ چین فعالانه شرکت نمودند. خانم چینگ لینگ، بیوه دکتر سون یات‌سن نیز در اعتراض به عملیات دولت آمریکا در مصاحبه‌ای با صراحت اعلام داشت که: ... مرتجعان چینی و آمریکائی قصد برافروختن جنگ داخلی دیگری دارند تا سپس جنگ میان آمریکا و شوروی را شعله‌ور نمایند... حضور سربازان آمریکائی در چین به هدف صلح خدمت نمی‌کند و هدف از اعاده جنگ داخلی نابودی کمونیسم در چین است. دولت آمریکا اگر می‌خواهد که صلح برقرار شود، از تأمین اسلحه برای همه خودداری کند.

ارتش سرخ در ابتدا برخی از شهرها را رها کرد و آنها را به ارتش کومین تانگ واگذار نمود، اما با نیروهای خود، بسیاری از این شهرها را به محاصره گرفت. در این وضعیت ارتش کومین تانگ به ظاهر از موقعیت برتری برخوردار بود. نفرات ارتش او بیشتر از ۲ میلیون نفر و تجهیزاتش نیز جدید و بسیار مفید و مؤثر بودند. اما روحیه جنگ در ارتش کومین تانگ دیده نمی‌شد و بزرگ‌ترین دلیل آن نیز بی‌اعتقادی دولت کومین تانگ به حقوق مردم و مال‌اندوزی حیرت‌آور سران دولت و نابودی وسیع بسیاری از منابع اقتصادی و تولیدی توسط دولت کومین تانگ و اصرار بر حفظ رژیم فئودالیتته در روستاها بود. در فاصله ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ صدها هزار نفر از اعضای ارتش کومین تانگ، واحدهای خود را رها کردند و اغلب به ارتش سرخ پیوستند. هم‌چنین بیش از یک میلیون نفر از نظامیان کومین تانگ در جریان جنگ‌ها یا نابود شدند و یا به اسارت افتادند و در برابر، تعداد نفرات ارتش سرخ از ۲ میلیون نفر گذشت و به جز این، میلیون‌ها روستائی به ارتش چریکی و نیروهای ذخیره ارتش سرخ پیوستند.

این ارتش پس از تجدید قوا و جمع‌آوری نیروهای جدید و تجهیزات لازم از اول ژانویه ۱۹۴۹، حملات خود را به مواضع ارتش کومین تانگ شدت بخشید و به سرعت اغلب شهرها و ایالات متعلق به کومین تانگ را تصرف کرد. بسیاری از واحدهای نظامی ارتش کومین تانگ خود را تسلیم ارتش سرخ می‌کردند و چیان کای چک به نیروی هوائی خود دستور داده بود تا صدها هزار نفر از نظامیان را که به ارتش سرخ می‌پیوستند، بمباران کند تا تدارکات و اسلحه آنان به ارتش سرخ نرسد. با این همه روند پیوستن نظامیان کومین تانگ به ارتش سرخ سرعت بیشتری گرفت و چیان کای چک که پاک‌بی‌آبرو شده بود برای حفظ ظاهر و تضمین بقای باقیمانده حکومت کومین تانگ و در حقیقت به توصیه سفیر آمریکا خواستار صلح به شرط حفظ حکومت کومین تانگ و ارتش و قانون اساسی شد. مائو تسه تونگ نیز در پاسخ یک پیشنهاد ۸ ماده‌ای اعلام داشت که در آن حذف حکومت کومین تانگ و استقرار یک جمهوری دموکراتیک و اجرای اصلاحات ارضی بنیادین و ضبط اموال و سرمایه‌های بورژوازی فاسد بوروکراتیک و هم‌دستانش و مجازات جنایتکاران جنگی بر طبق فهرستی که در راس آن نام چیان کای چک قرار

داشت، پیشنهاد شده بود.

چیان کای چک ناگزیر استعفا داد و معاونش برای حفظ حکومت حتی به آمریکا پیشنهاد کرد که آن دولت مستقیماً اداره امور کشور چین را به دست بگیرد، اما قدرت دولت شورائی چین و پیشروی هایش چنان شده بود که آمریکا حتی از تفکر در این باره خودداری نمود. ارتش سرخ در ماه آوریل ۱۹۴۹ از رودخانه یانگ تسه گذشت و تا دسامبر ۱۹۴۹ بخش اعظم چین را در اختیار گرفت. چیان کای چک نیز در همین ماه به جزیره تایوان گریخت و تحت حمایت‌های زنده دولت آمریکا همچنان خود را نماینده جمهوری بزرگ چین می‌نامید. از سوی دیگر، به ابتکار حزب کمونیست، یک کنفرانس مشورتی سیاسی از احزاب ملی و مترقی - از جمله جریان چپ کومین تانگ - و سازمان‌های مردمی و ارتش سرخ و حزب کمونیست تشکیل شد و این کنفرانس مشورتی نیز برقراری یک دولت دموکراتیک به نام جمهوری خلق چین را با عضویت مائو و مارشال چوته و لیو شائوچی و خانم سونگ چینگ - لینگ همسر دکتر سون یات‌سن و دو نفر دیگر از رهبران انقلابی کومین تانگ تصویب کرد. مائو نیز در اول اکتبر ۱۹۴۹ تأسیس جمهوری خلق چین را در میدان «تیان آن من» اعلام نمود و خطاب به همه جهانیان اظهار داشت که «دیگر چینیان هرگز یک ملت برده نخواهند بود» (شنسو، ج ۳، ص ۲۷۵-۳۰۶، سیگرو، ص ۵۵۸-۶۴۷).

پیروزی انقلاب چین مرهون فداکاری‌های عظیم و بی‌نظیر مردم چین و شیوه‌های مناسب رهبری انقلاب بوده و پس از آن مرهون اتحاد میان جبهه انقلاب در عرصه ملی و جبهه انقلاب در عرصه جهانی و توافق میان مردم دوستی میهنی و بشردوستی بین‌المللی است. اگر حزب کمونیست و ارتش سرخ چین سرکرده مردم و انقلاب در عرصه ملی بودند، دولت اتحاد شوروی و کمینترن، سرکرده جبهه جهانی انقلاب به شمار می‌آمدند. و این همراهی‌ها به اندازه‌ای اهمیت داشت که مورخان چینی امروزه می‌نویسند: بدون کمک بین‌المللی به رهبری شوروی، چین جدید قدرت نمی‌گرفت. (دای. مو. سای، ص ۳۲، ۳۳ و ۷۰) این دو نیروی بزرگ یعنی مردم فداکار و رهبری مجرب و کارآزموده انقلاب چین از یک سو، و دولت شوروی و سازمان‌های بین‌المللی جنبش جهانی طبقه کارگر از سوی دیگر، همچون شروط لازم و کافی، دو نیروی ملی و بین‌المللی را به هم آمیختند و از این آمیختگی و اتحاد بود که ائتلاف عظیم امپریالیستی و ارتجاعی منهزم شد و در برابر بشریت ترقی‌خواه به زانو در آمد. شکست تحقیرآمیز امپریالیسم در انقلاب چین، هنوز محرک تمهیدات فوق‌ارتجاعی دولت آمریکا برای حفظ و نگهداری پیروان و متحدان و مزدورانش و انگیزه انتقام‌جویی‌های وحشیانه آن دولت در هر کجائی است که منافع آن به خطر افتاده است.

دولت شوروی از فردای تأسیس جمهوری خلق چین، هرگونه همکاری و همراهی را که میسر بود در اختیار دولت چین قرار داد و با تخصیص صدها میلیون دلار کمک بلاعوض، برنامه‌ای برای احداث ۳ هزار واحد صنعتی بزرگ را اعلام داشت. (دای. مو. سای، ص ۳۳) این دولت از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ چند هزار کارشناس مجرب و ماهر خود را به چین فرستاد و آنان تا پیش از قطع همکاری‌های فنی و اقتصادی در سال ۱۹۶۰، بیش از ۲۰۰ مؤسسه صنعتی بزرگ نظیر هواپیماسازی و اتومبیل‌سازی و تراکتورسازی و ابزارسازی و مهندسی سبک و سنگین برقی و شیمیائی در چین دایر کردند (برنال، ج ۴، ص ۳۲۱، شنسو، ج ۴، ص ۹۶ و ۱۳۶، کالیستوف، ص ۱۰۷۶).

چین و شوروی از اکتبر سال ۱۹۴۹ تا هنگامی که آن شقاق بزرگ، جبهه جهانی انقلاب را تقسیم کرد، همواره پشت به پشت یکدیگر بودند و تا آنجا که می‌توانستند از هرگونه پیشروی امپریالیسم که همواره به زیان بشریت بوده است، ممانعت می‌کردند. همکاری انترناسیونالیستی درخشان این دو قدرت بزرگ جهان انقلاب، جمهوری دموکراتیک خلق کره را از حلقوم ارتش آمریکا و مزدورانش بیرون کشید و شبه جزیره هندوچین را از زیر دندان‌های زنگ‌زده استعمار و امپریالیسم فرانسه خارج کرد. این همکاری‌ها حتی پس از شقاق بزرگ، دست‌کم در ویتنام ادامه یافت و منتهی به اخراج خفت‌بار آمریکا از ویتنام و کامبوج گردید. این روابط متقابل دوستانه و خیر خواهانه



دنگ شیائو پینگ

ملی و بین‌المللی پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی دستخوش تغییرات معنی‌داری شد و تحت الشعاع حوادث و روندهای مخربی قرار گرفت که به سرعت آن را به خصومت عقیدتی و ملی و سیاسی تبدیل کرد. این که چه عواملی در این میان چه نقشی داشته‌اند و میزان تأثیرات هر کدام چه اندازه بوده، از حوصله این مقال خارج است اما به نظر می‌رسد که دستکم اشارات مختصری به عناوین برخی از این عوامل چندان بی‌راه نباشد.

اراده‌گرایی، به‌ویژه در برخی رهبران طراز اول احزاب کمونیست شوروی و چین نظیر رفتارهای نارقیفانه خروشچف در مبارزه با کیش شخصیت - مبارزه‌ای که در اساس اهمیتی انکارناپذیر دارد- و انکار میراث درخشان استالین و میراث شوروی در دوران او - که قطعاً با معایب و زیان‌های جدی

همراه بود - و اراده‌گرایی مائو در مواجهه با این رفتار نابخردانه و توهین‌آمیز رهبری شوروی نسبت به گذشته ارزشمند خود، و گرایش چپ‌روانه در مقابله با آن. اراده‌گرایی رهبری حزب کمونیست چین، به‌ویژه شخص مائو تسه تونگ - علیرغم همه شایستگی‌هایش - درباره کیفیت حل و فصل مسائل طبقاتی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی چین در ۲۵ سال اول انقلاب نظیر جهش بزرگ و «بگذار صد گل بشکفتد» و انقلاب فرهنگی و برابر دانستن مسائل خارج و داخل حوزه مستقیم مبارزه طبقاتی با یکدیگر، دولت انقلابی چین را برای چند سالی حتی به همفکری و همکاری با امپریالیسم و ارتجاع جهانی و مقابله با دولت شوروی - که رهبران چین از جمله مائو و چوئن لای آن را سوسیال امپریالیسم نام داده بودند- در هرکجای جهان سوق داد و حتی کار را به آنجا کشانید که از کودتای ژنرال پینوشه علیه دولت دموکراتیک دکتر سالوادور آلنده حمایت کرد و به اتفاق دولت رومانی تنها دولت‌های سوسیالیستی بودند که دولت جنایتکار ژنرال آگوستو پینوشه را به رسمیت شناختند.

جانشینان مائو حتی از آن اشتباهات تلخ و ناشایستی که از جانب رهبر برجسته‌ای همچون مائو صورت گرفته بود، پیش‌تر رفتند و دامنه خصومت با یاران حقیقی خود را تا بی‌نهایت افزایش دادند. دنگ شیائو پینگ در روزهای نخست سال ۱۹۷۹ سفری به آمریکا داشت و در بازگشت از این سفر، طی توقیفی در توکیو، اعلام کرد که پکن در نظر دارد به ویتنام که به صورت کوبای خاور دور درآمد است، یک گوشمالی درست و حسابی بدهد. پس از این اظهارات نفرت‌انگیز و شرم‌آور، سپاهی از ارتش چین به استعداد ۲۰۰ هزار نفر، در ۱۷ فوریه به خاک ویتنام حمله کرد و منطقه تونکن را تصرف نمود و پس از ۱۸ روز اشغال‌گری و برخی ویرانی‌ها در ۵ مارس همان سال از ویتنام خارج شد (فونتن، یک بستر و دورویا، ص ۴۲۹-۴۳۴).

انگیزه این تجاوز چه بود؟ متوقف کردن کوبای خاور دور. و مگر این کوبای دوم چه کرده بود؟ اجرای سیاست انتقال سریع ویتنام به سوسیالیسم و ملی کردن کسب و تجارت در مارس ۱۹۷۸، که در نتیجه آن صدها هزار چینی مقیم ویتنام، کسب و کار خود را از دست دادند و به چین بازگشتند و سپس عضویت ویتنام در کومکون به تاریخ ۲۹ ژوئن همان سال که منتهی به قطع همه کمک‌های چین به ویتنام شد. و دیگر چه؟ مداخله به حق و ضروری ویتنام در حوادث و تحولات غیرقابل باور کامبوج و اخراج خمرهای سرخ و رهبران ستمکاره و بداندیش آن، به‌ویژه گروه پول پوت-ینگ ساری-خیو سامفان از حکومت که عدالت سوسیالیستی را به انتقام جوئی فاشیستی، و

میهن دوستی انقلابی را به ناسیونال سوسیالیسم تبدیل کرده بودند.

عوارض نظریاتی از این دست، و صدماتی که به جبهه جهانی انقلاب وارد کرد، بیش تر از آن است که قابل انکار باشد و اگر گرفته شود که سهم این سکتاریسم در میان عوامل و اسباب خارجی سقوط اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم کم تر از امپریالیسم جهانی نبوده و یا دستکم بلافاصله بعد از آن قرار داشته است، بی راه نمی نماید. به فهرست صدماتی که سکتاریسم چینی به همراه داشته است نگاهی داشته باشیم.

خصوصیت و ستیزه با هند: جواهر لعل نهرو چندی پیش از مرگ خود نوشته بود که بدترین ساعات زندگی من در روز ۲۰ اکتبر ۱۹۶۲ شکل گرفت. روزی که نظامیان جمهوری خلق چین برای حل و فصل اختلافات مرزی با هند به منطقه لاداخ کشمیر در مرزهای دوکشور حمله کردند و جنگی یک ماهه را بر پا داشتند. این جنگ سرانجام در ۲۰ نوامبر خاتمه یافت اما عوارض زننده آن همچنان باقی است. این دوکشور حدود نیمی از مردم جهان را در خود دارند و بطور طبیعی صاحب وزنی استثنائی در معادلات جهانی هستند اما متأسفانه حسن همجواری چین با این همسایه که اتفاقاً بسیار ارزنده تر و اساسی تر از هر

همسایه دیگری - به جز روسیه - است، هنوز تحت الشعاع خطرات جدی قرار دارد.

همکاری و همفکری با دولت پاکستان: دولتی که از روز تأسیس تا امروز جز سیاه کاری و جنایت علیه مردم خود - نظیر آنچه که در پاکستان شرقی آفرید و یا اعمالی که همچنان علیه مردم بلوچستان مرتکب می شود - و یا خیانت علیه برخی همسایگان خود نظیر آنچه که در افغانستان مرتکب شده و می شود و یا تشدید خصومت های بی پایه و ضدبشری علیه جمهوری هندوستان و یا تقویت برخی از سیاه کارترین گروه های سیاسی نظامی بنیادگرای اسلامی که تا امروز هزاران نفر را - به ویژه از شیعیان پاکستانی - کشته اند، کار دیگری نکرده است. برای وقوف به تفاوت های اساسی میان هند و پاکستان تنها اشاره به همین نکته کافی است که در طول ۷۲ سالی که از پیدایش این دوکشور می گذرد، هند حتی یک روز را در استبداد سیاسی بسر نبرده و پاکستان حتی یک روز را در دموکراسی سیاسی نگذرانیده است.

حمایت از تاکتیک های نامناسب برخی احزاب کمونیست به ویژه در اندونزی: در سال های میان ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵ حزب کمونیست اندونزی به طور کامل جانبدار چین شد و به مخالفان شوروی پیوست و در همه کارزارهای عقیدتی چین علیه شوروی، مدافع آن بود و حتی از پیشنهاد چین به اندونزی برای تسلیح اتمی آن حمایت کرد - پاکستان نیز احتمالاً با تمهیداتی شبیه

بی تردید نگرانی از راست روی هایی که تنگ شیائو پینگ بدان ها اشاره داشت یک واقعیت بود، زیرا در نتیجه برخی افراط ها در سیاست های اقتصادی مبتنی بر بازار تا سال ۲۰۰۵، چند هزار میلیارد چینی پیدا شده بودند که ۹۰ درصد آنها فرزندان رؤسای حزب و دولت بودند و ۲۹۰۰ نفر از همینان بیش از ۲۶۰ میلیارد دلار ثروت جمع کرده بودند و نتیجه آن چه بود؟ هزاران اعتراض کارگری و دهقانی و دانشجویی میلیون ها چینی علیه سیاست های بازارگرایانه و پیامدهای آنها. یکی از نشريات رسمی چین در سال ۲۰۰۰ اعلام داشت که فقط در سال ۱۹۹۹ بالغ بر یکصد هزار مورد اعتراض کوچک و بزرگ به اوضاع اجتماعی اقتصادی در چین صورت گرفته است. یعنی ۲۷۰ تظاهرات در روز. در سال ۲۰۰۶ نیز بالغ بر ۷۸ اعتراض عمومی بزرگ با شرکت بیش از ۴ میلیون کارگر و دهقان صورت گرفت که از جهت تعداد شرکت کنندگان، رعب آور می نمود. این اعتراضات کمک بسیاری به تصحیح اشتباهات دولت چین کرد و به قول خانم کلاین، موجب خروج دولت چین از زنجیره دکترین شوک شد.



همین به سلاح اتمی مجهز شد - و خود نیز در اندونزی جدا از دولت به اجرای اصلاحات ارضی پرداخت و به دولت سوسیالیستی کوچکی در درون دولت بورژوازی بزرگی شباهت یافت که حد اعلاقی اقتدار اجتماعی و سیاسی آن از ۲۵ تا ۳۰ درصد کل اقتدار سیاسی و اجتماعی جامعه فراتر نمی‌رفت. در نتیجه خصومت گروه‌های بزرگی از مردم اندونزی را که به هرحال فریفته مالکیت و مالکان و روحانیان طرفدار مالکان بودند، علیه خود

برانگیخت و به قدرت مخوف ارتش، که سابقه پلیدی در خصومت و ستیزه با آزادی و عدالت داشت، اهمیتی نداد و سرانجام به سرنوشتی دچار شد که تقریباً همانندی ندارد. در جریان توطئه‌ای که ارتش با هم‌دستی سفارتخانه‌های آمریکا و انگلستان ترتیب داد و با همکاری سازمان‌های مذهبی قشری و احزاب دست راستی و ملاکان کینه‌توز و سرمایه‌داران کشور به انجام رسانید، همه موجودیت حزب کمونیست اندونزی که دومین حزب کمونیست آسیا بود، در آتش سوخت و خاکستر شد و همه متحدانش نیز همانند او به دست سلاخان نابود شدند. چنان‌که حتی امروز نیز در دموکراسی نیم‌بندی که اندونزی دارد، نامی از این حزب دیده نمی‌شود. در این سلاخی غیرقابل باور، دو سه میلیون نفر از زحمتکشان و مبارزان اجتماعی و آزادی‌خواهان اندونزی با کثیف‌ترین روش‌ها و بدترین شکنجه‌ها و زنده‌ترین تمهیدات به قتل رسیدند (نک: ریکلفس، ص ۴۰۷-۴۵۲، کرتیس، ص ۴۷۱-۴۸۵، بلوم، ص ۳۸۶-۳۹۶).

ترغیب فعالان سیاسی و اجتماعی کارگری به جدائی از سازمان‌هایشان: از فردای انتشار اخبار تضاد عقیدتی میان دو کشور شوروی و چین، طرفداران انتقاد از شوروی که خود را دیگر مائوئیست می‌نامیدند، سازمان‌های قدرتمند پیشین را ترک گفتند و به مبارزه و مخالفت با آنها روی آوردند. در این جریان هزاران هزار فعال کارگری جوان و میان‌سال از ساختار واقعی و عینی جنبش کارگری جدا شدند و در کشورهای خود، ده‌ها و حتی صدها گروه کوچک و بزرگ مخالف شوروی و طرفدار چین برپا کردند که هیچ‌کدام‌شان نتوانستند کمترین تغییر معنی‌داری در روابط طبقاتی حاکم بر جهان سرمایه‌داری ایجاد کنند، اما تا آنجا که مقدماتشان اجازه می‌داد، از توان و قدرت سازمانی و اجتماعی جنبش‌های کارگری انقلابی کاستند و سرعت رویکرد توده‌های مردم به احزاب کمونیست را کاهش دادند.

اردوگاه سوسیالیسم فروریخت و چین نیز به آستانه آن نزدیک شد اما از آن طوفان بیرون جست و همانگونه که دنگ شیائو پینگ - و چه دیر - پیشنهاد کرده بود، با اجتناب از چپ‌روی و راست‌روی، آن بلیه از بالای سر مردم چین دور شد، و امید که دورتر شود. اما، ای کاش اتخاذ چنین راهبردی پیش از آن صورت می‌گرفت که صدها میلیون انسان به اسارت دوباره سرمایه‌داری گرفتار بیایند.

بی‌تردید نگرانی از راست‌روی‌هایی که تنگ شیائو پینگ بدان‌ها اشاره داشت یک واقعیت بود، زیرا در نتیجه برخی افراط‌ها در سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر بازار تا سال ۲۰۰۵، چند هزار میلیارد رپینگی پیدا شده بودند که ۹۰ درصد آنها فرزندان رؤسای حزب و دولت بودند و ۲۹۰۰ نفر از همینان بیش از ۲۶۰ میلیارد دلار ثروت جمع کرده بودند و نتیجه آن چه بود؟ هزاران اعتراض کارگری و دهقانی و دانشجویی میلیون‌ها چینی علیه سیاست‌های بازارگرایانه و پیامدهای آنها. یکی از نشریات رسمی چین در سال ۲۰۰۰ اعلام داشت که فقط در سال ۱۹۹۹ بالغ بر یک‌صد هزار مورد اعتراض کوچک و بزرگ به اوضاع اجتماعی اقتصادی در چین صورت گرفته است. یعنی ۲۷۰ تظاهرات در روز. در سال ۲۰۰۶ نیز بالغ بر ۷۸ اعتراض عمومی بزرگ با شرکت بیش از ۴ میلیون

- سوفوکل. سه نمایشنامه؛ اودیپوس شاه، اودیپوس در کولونوس، آنتی گون، ترجمه محمد سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
- فاروق سومر. تاریخ غزها (ترکمن‌ها)؛ تاریخ، تشکیلات طایفه‌ای و حماسه‌ها، ترجمه وهاب ولی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
- استرلینگ سیگریو. خاندان سونگ، ترجمه صمد مقدم، تهران، مرکز، ۱۳۷۰.
- ژان شسنو. تاریخ چین، ۴ جلد در دو مجلد، ترجمه شهرنوش پارسی پور، تهران، علم، ۱۳۷۴.
- ویلیام فاستر. تاریخ سه انترناسیونال، ترجمه م. دائم، تهران، سحر و درفک، ۱۳۵۸.
- آندره فوتن. یک بستر و دو رویا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نو، ۱۳۶۲.
- چارلز پاتریک فیتس جرال. تاریخ فرهنگ چین، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- روزه کاراتینی. دائرةالمعارف عمومی جهان، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، قطره، ۱۳۸۲.
- کاژدان و دیگران. تاریخ جهان باستان؛ شرق، ترجمه صادق انصاری و علی‌الله همدانی و باقر مومنی، تهران، اندیشه، ۱۳۵۳.
- کامیسنسکی و دیگران. تاریخ قرون وسطی، ترجمه صادق انصاری و باقر مومنی، تهران، اندیشه، ۱۳۵۳.
- کالیستوف و دیگران. تاریخ روسیه شوروی، ترجمه حشمت‌الله کامرانی، تهران، بیگوند، ۱۳۶۱.
- کلبفورد کانر. تاریخ علم مردم. ترجمه حسن افشار، تهران، ماهی، ۱۳۹۰.
- مارک کرتیس. شبکه فریب؛ نگاهی به نقش انگلستان در دنیا، ترجمه علی فتحعلی آشتیانی، تهران، سروش، ۱۳۹۲.
- هرلی گلسترکریل. تاریخ اندیشه در چین از کنفوسیوس تا ماو دسه دونگ، ترجمه مرضیه سلیمانی، تهران، ماهی، ۱۳۹۰.
- نانومی کلاین. دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه‌محور، ترجمه مهرداد شهابی و میر محمود نبوی، تهران، اختران، ۱۳۹۷.
- پال کندی. ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ۳ جلد در یک مجلد، ترجمه محمد قاندر شرفی و ناصر موفقیان و اکبر تبریزی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- ف. پ. کوروفکین. تاریخ دنیای قدیم، ۳ ج، ترجمه م. بیدسرخ، تهران، شبگیر، ۱۳۵۳.
- رنه گروسه. امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- کارل گریمرگ. تاریخ بزرگ جهان، ۱۲ ج، ترجمه گروه مترجمان، تهران، یزدان، ۱۳۶۹-۱۳۷۱.
- هنری سوج لاندنر. قیام باکسرها در چین (سال ۱۸۹۰)، به کوشش ع. پاشائی و اسماعیل شگری، تهران، مازیار، ۱۳۵۶.
- دومینیکو لوسوردو. استالین؛ داستان و نقد یک اسطوره سیاه، ۲ جلد در یک مجلد، ترجمه خ. طهوری، ۱۳۹۳.
- هنری لوکاس. تاریخ تمدن، ۲ ج، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶-۱۳۶۸.
- آندره مالرو. سرفوشت بشر، ترجمه سیروس ذکا، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰.
- آندره مالرو. فاتحان، ترجمه سیروس ذکا، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.
- کالین مک ایودی و ریچارد جونز. اطلس تاریخی جمعیت جهان، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز، ۱۳۶۹.
- نیل مک گرگور. سیر تمدن در آئینه یک صد شیء؛ ترجمه عباس مخبر و عباس زندباف، تهران، طرح نو، ۱۳۹۵.
- منسیوس؛ حکایت‌های اخلاقی از آئین کنفوسیوس، ترجمه گیتی وزیری، تهران، نصیرت، ۱۳۹۰.
- توماس مور. آرمانشهر، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشارنادر، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.
- دن مورگان. غول‌های غلات، ترجمه امیرحسین جهان بیگلو، تهران، نو، ۱۳۶۷.
- جان استوارت میل. رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸.
- جان ناس. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- جواهر لعل نهرو. نگاهی به تاریخ جهان، ۳ ج، ترجمه محمود تقضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- کارل آگوست ویتفولگ. استبداد شرقی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، ثالث، ۱۳۹۱.
- جان هابسون. ریشه‌های شرقی تمدن غربی، ترجمه عبدالله فرهی، تهران، وزارت علوم، ۱۳۸۹.
- کارل یاسپرس. آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.

* «تامانی‌ها» عنوان هیأت اجرائی به غایت فاسد حزب دموکرات در شهر و ایالت نیویورک از دهه ۱۸۵۰ تا دهه ۱۹۳۰ بوده که تا دوران ریاست جمهوری فرانکلین روزولت به مدت ۸۰ سال بر تمام جهات سیاسی آن شهر و ایالت تسلط داشت. این هیأت و اعضایش با دزدی اموال عمومی و همدستی با گروه‌های تبهکار شهر، ثروت زیادی اندوخته بودند و بخشی از آن را برای جلب حمایت مهاجرین تهیدست، به ویژه کاتولیک‌ها و ایرلندی‌ها، در مؤسسات خیریه صرف می‌کردند. این عنوان از نام «تامند»، رهبر یک قبیله سرخ‌پوست که به خیرخواهی و سخاوت مشهور بود، گرفته شده است.